

۲۷۸۰
۵۵

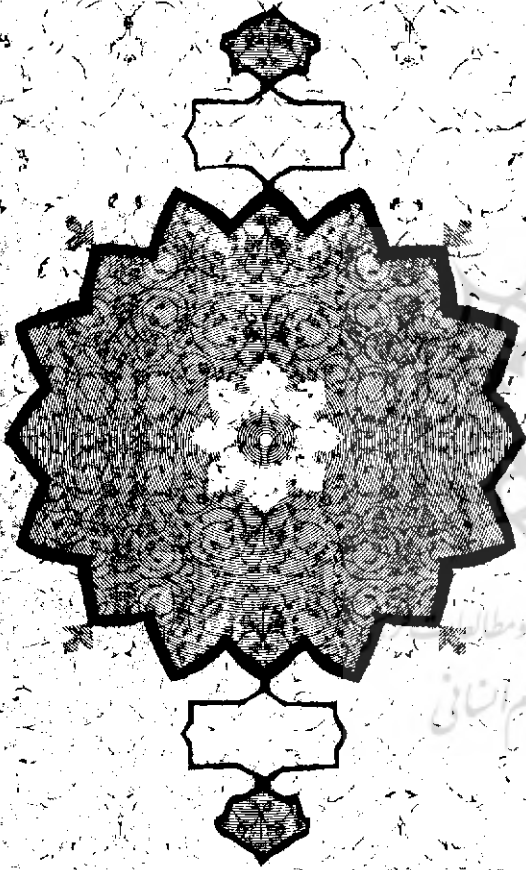
۲۱۴۲
۹۳

توسعه روابط

ایران و انگلیس

تاعقد

قرارداد نهائی اتحاد دفاعی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی

از

مونیکا روشن ضمیر

(دکتر در خاورشناسی)

حوالم
۲۲۵۳۵

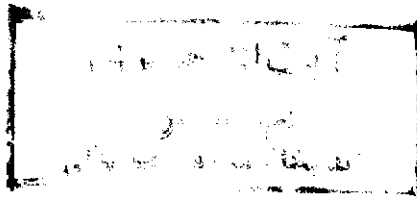
از طرف اداره سیاسی ایدولوژیکت و سرک اری

کتابخانه مدرسه فضیه قم ایدولوژیکت و سرک اری ۲۵

سج الاول ۱۴۰۱ قمری برابر ۱۲، ۱۱، ۵۹ شمسی ۶

الاعتر حجتی کرمانشاهی

آیت الله: عالی
موسسه
کتابخانه مدرسه فضیه قم



توسعه روابط ایران و انگلیس

تاعقد قرارداد نهائی اتحاد دفاعی

نگارنده در شماره ۲ سال دوازدهم مجله بررسیهای تاریخی مقاله‌ای تحت عنوان « نفوذ سیاسی انگلیس در دربار قاجار و رقابت با سیاست فرانسه در ایران » نوشته و در آن کوشش کرد تا، با بررسی منابع و مآخذ اروپائی بویژه پرونده ها و اسناد موجود در India Office House ، جریان رقابت های سخت دودولت انگلیس و فرانسه در ایران را بازگو کند.

چنانکه در مقاله گذشته نوشته شد ، سرهز فورڈ جونس در ماه فوریه ۱۸۰۷ (= ۲۳۶۷ شاهنشاهی) بعنوان سفیر انگلیس به ایران آمد و پس از مدت ها گفتگو موفق شد تا فتحعلیشاه را نسبت به فرانسویان بدبین کرده نظرش را نسبت بخود و کمک های دولت انگلیس مساعد نماید و بهمین منظور هم در ۲۵ آوریل همان سال تا پاسی از شب گذشته با فتحعلیشاه مذاکره کرد و بالاخره موفق شد تا قول اخراج فرانسویان را از وی بگیرد .

این گفتگوها و تلاشها نتیجه داد یعنی سفیر انگلیس توانست شاه و دولت ایران را راضی کند تا با دولت انگلیس قراردادی به بندد

لذا تصمیم گرفته شد تا هرچه زودتر متن قرارداد را بوسیله سفیری ایرانی به انگلیس بفرستند. (ر ك مقاله نگارنده در شماره ۲ سال دوازدهم مجله بررسیهای تاریخی).

در ۲۹ آوریل ۱۸۰۹ میلادی میرزا ابوالحسن فرزند محمد علی شیرازی بعنوان سفیر ایران در لندن تعیین شد و در اوایل ماه مه موریر، مامور سرهار فوردجونس، بهمراه میرزا ابوالحسن تهران را ترك و در نوامبر همان سال به مقصد رسیدند .

با رسیدن میرزا ابوالحسن خان بلندن از طرف دولت انگلیس استقبال شایانی از وی بعمل آمد.^۱

پس از چندی وقتی میرزا ابوالحسن خان مطمئن شد که دولت انگلیس به تعهد خود، در مورد کمک مالی ، عمل میکند، سفیر جدید انگلیس سرگور اوزلی Sir Gore Ouseley را در سفرش به ایران همراهی کرد .

آنها در ۱۸ ژوئیه ۱۸۱۰ (۲۳۶۹ شاهنشاهی) یعنی پس از یکسال اقامت میرزا ابوالحسن در لندن ، با کشتی بسوی ایران حرکت کردند . در راه پس از توقف کوتاهی در مادیرا Madeira ، در ماه سپتامبر به ریودوژانیرو رسیدند و در ۱۸ سپتامبر اعضاء سفارت انگلیس و سفیر ایران بوسیله نایب السلطنه پرتغال، که در آنوقت از ترس ناپلئون به آنجا فرار کرده بود، مورد استقبال قرار گرفتند .

این گروه در ۲۷ سپتامبر برزیل را ترك و در ۶ ژانویه ۱۸۱۱ — ۲۳۷۰ شاهنشاهی — به بمبئی رسیدند آنگاه بزودی بسوی خلیج فارس حرکت کردند، بطوریکه در اول ماه مارس در بوشهر لنگر

1— Brydges: An Account..., P. 229

انداختند و در ۵ مارس به خاک ایران قدم نهادند^۲ و پس از مدت کوتاهی بسوی تهران روانه شدند .

در راه چند اتفاق ناگوار برای این هیئت پیش آمد و ابتدا از آن شروع شد که میهماندار اوزلی هنوز تا ۲۶ ماه مارس به بوشهر نرسیده بود و اوزلی بدون آنکه در انتظار وی بماند در ۲۷ مارس حرکت کرد .

همراهان اوزلی در این راه عبارت بودند از سربازان چهل و هفتمین فوج توپخانه و یک فوج سواره نظام هندی . هنگامیکه میهماندار رسمی در میان راه به آنها نزدیک شد سفیر از پذیرفتن وی خود داری کرد زیرا عقیده داشت که تاخیر او عمدی بوده است . آنطور که منابع انگلیسی می نویسند، و باید در قبول آنها تردید داشت، اوزلی دستور داده بود تا میهماندار مزبور را فراری دهند و این کار نه بوسیله سربازان انگلیسی بلکه بدست میهماندار که خود اوزلی انتخاب کرده بوده صورت گرفته است .

پس از این ماجرا و بروز اختلاف ترتیبی داده شد تا به سفیر آذوقه فروخته نشود لذا اوزلی ناچار شد اجازه دهد تا میهماندار رسمی خدمت او را بعهده بگیرد .^۳

هیئت سفارت در هفتم نوامبر ۱۸۱۱ مطابق ۲۰ شوال ۱۲۲۶ هجری به تهران وارد شد و در ۱۴ نوامبر فتحعلیشاه سفیر را بحضور پذیرفت . همزمان با شرفیابی سفیر، همسر وی نیز بحضور یکی از زنان شاه که دختر ابراهیم خان جوانشیر بود رسید . اوزلی غیر از هدایای پرارزش کمک مالی برای مدت سه سال بمبلغ ششصد هزار تومان نیز تقدیم کرد . وی غیر از اسلحه و تفنگ و بیست عدد توپ

2— Ouseley I, 2—20, 69, 146, 183 / Prieo, William: Journal of the British
ambassy to Persia..., London 1825, P. 2, 6 / هدايت ص ۴۷۶

3— Price, p. 7f. / Brydges: An account..., p. 225

سی نفر معلم و مهندس نیز با خود آورده بود .
چندی پس از ورود سفیر جدید، سرهارفورد جونس ایران
را ترك کرد.^۴

درفوریه سال ۱۸۱۲ (زمستان ۲۳۷۰ شاهنشاهی) اوزلی
یکی از ماموران خود را به مازندران فرستاد تا در موارد مخصوصی
بازرسی نماید . دستور اوزلی به این مامور چنین بوده است :
« وظیفه و هدف اصلی شما از این سفر بررسی و بازرسی
خلیجها و بندرها و رودخانهها در آن بخش از قلمروی اعلیحضرت
شاه ایران تا سرحد دریای خزر و تهیه گزارشی درباره قابلیت محل
برای ساختن اسکلهها و حوضچههای کشتی سازی و تعمیرات آن است . . .
این امر طبق دستوری است که من از اعلیحضرت دریافت کرده ام و عین
خواسته های شرکت محترم هند شرقی نیز میباشد . »

مامور نامبرده گذشته از آن مأموریت داشت تحقیق کند که چه
نوع چوبهایی در جنگلهای اطراف آمل، بارفروش، اشرف، ساری
و فرح آباد یافت میشود و تهیه و حمل آن چگونه باید صورت بگیرد و
می بایست محل دقیق معادن آهن و ذغال را در مازندران تعیین کند
و در تجارت و کشتی سازی کنونی نیز مطالعه بعمل آورد.^۵
در هر صورت نقشی که اوزلی در مذاکرات صلح میان ایران
و روسیه داشت و در پائین درباره اش گفتگو خواهد شد، نقشی
ناجوانمردانه بود. وی نیز مانند سفیر فرانسه، رفتار و کردارش
بیشتر جنبه نیرنگ و ظاهر سازی داشته و با نیت و خواسته های
درونی اش فرق بسیار داشت.

۴- هدایت ص ۸- ۴۷۷ / سپهر ص ۶- ۹۵

5— IOR HS Mis 737 Doc. 53 387ff.

البته این ظاهر سازی و رفتار وی را باید به سبب تغییرات غیر منتظره در اروپا، یعنی نزدیکی منافع انگلیس و روسیه در اثر حمله فرانسویها علیه روسیه، دانست.

بعد از عقد قرارداد گلستان کاری برای اوزلی باقی نمانده بود جز مذاکرات نهائی برای بستن قرارداد اتحاد انگلیس و ایران. قرارداد ابتدائی که در ۱۵ مارس ۱۸۰۹ میلادی در تهران توسط هارفورد جونز منعقد شده بود در لندن مورد تصویب قرار گرفته بود و در همان زمان قرار شده بود که يك پیمان نهایی جانشین آن گردد.

بالاخره پس از گفتگو تصمیم گرفته شد که يك قرارداد موقتی دیگر منعقد کنند.

این قرارداد موقتی جدید از ۱۲ ماده تشکیل میشود که خلاصه آن چنین است:

۱- شاه به هیچ لشکری اجازه عبور از ایران بسوی هندوستان را نمیدهد.

۲- ایران از هندوستان علیه دشمنان خسارچی خود کمک دریافت میکند.

۳- در صورت وقوع جنگ میان ایران و کشوری که با انگلیس روابط دوستانه دارد شاه انگلیس میانجیگری خواهد کرد و چنانچه موفق نشد از هندوستان سرباز میفرستد یا دو بیست هزار تومان میپردازد.

۴- پرداخت کمک مالی برای ارتش قبل از موعد مقرر.

۵- هرگاه میان انگلیس و افغانستان جنگی رخ دهد، دولت

ایران با ارسال سپاه به کمک انگلیس می‌پردازد و کلیه مخارج را نیز دریافت میدارد.

۶- انگلستان در جنگ میان ایران و افغانستان دخالت نمیکند مگر آنکه طرفین او را واسطه قرار دهند.

۷- انگلستان آماده است که هرگاه دولت ایران بخواهد، از لندن و بمبئی کشتی سازهایی را به ایران بفرستد تا در مقابل دریافت حقوق به کار کشتی سازی پردازند.

۸- فراریان در کشورها متقابلاً تحویل داده میشوند.

۹- اگر ایران در خلیج فارس کمک بخواهد انگلستان کشتی جنگی خواهد فرستاد.

۱۰- انگلستان معلم و مربی‌هایی در اختیار ایران میگذارد.

۱۱- قرارداد دائمی است و بنابراین جانشینان دو پادشاه باید به آن احترام بگذارند. چنانچه یکی از ولیعهدها به کمکی احتیاج داشته باشد، که در قرارداد پیش‌بینی نشده است بایستی به آن اقدام کرد.

۱۲- این قرارداد صرفاً یک قرارداد دوستی بین دو ملت است که برای تقویت نیروی دو کشور و توسعه اراضی آنها بکار خواهد رفت.

چنانچه بین شاهزادگان، نجیب‌زادگان و سرداران اختلافی بوجود آید انگلستان فقط آن موقع دخالت خواهد کرد که شاه ایران تقاضا کند. اگر یکی از نجیب‌زادگان بخواهد قسمتی از خاک ایران را به انگلیس واگذار کند شاه انگلیس قبول نخواهد کرد.

به این قرارداد ضمیمه‌ای نیز از عباس میرزا اضافه شد: «چون شاه به من عنوان جانشینی را اعطا کرده است خود را

متعهد میدانم که تمام نکات قرارداد را بین خود و جانشین پادشاه انگلیس اجرا کنم.»^۷

بالاخره قرارداد در ۱۴ مارس ۱۸۱۲ مطابق ۲۹ صفر ۱۲۲۷ هجری یعنی سه سال بعد از آنکه هارفورد جونس طرح آنرا نوشته و مبادله کرده بود، به امضاء رسید.

بنظر میرسد اوزلی بیم آن داشته که در این قرارداد در طرفداری از ایران زیاده روی کرده است زیرا وی این مطلب را در نامه‌ای که برای لرد ولزلی نوشته چنین توضیح داده است:

«... پیش از اینکه بخود اجازه توضیح دهم، از آنجناب استدعا میکنم بغاطر بیاورند که مقامات عالیرتبه با قضاوت های بهتر از من، قبلا تصمیم گرفته بودند تا با تقویت و ثبات نیروی امپراتوری ایران و تشکیل منابع نظامی آن، که نقشه بسیار حساب شده‌ای بوده است، کشور ایران را بنفع انگلیس، بصورت يك پایگاه و سدی در خاور زمین درآورند...»^۸

قرارداد مزبور در لندن بطور کلی قرارداد نافی تلقی شد که با قرارداد دفاعی و جنگی نهائی انگلیس و ایران، که بعدها در ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ میلادی (۱۲ ذوالحجه ۱۲۲۹ هجری و ۲۳۷۳ شاهنشاهی) در تهران به تصویب رسید، به جز دو نکته، کاملاً مطابقت داشت. قسمت‌هایی از این قرارداد که عباس میرزا را عملاً و بالفعل برسمیت می‌شناسد بدون آنکه جمله‌های دیگری بجای آنها قرار گیرد، حذف شد. بنابراین قرارداد مزبور^۹ فقط از ۱۱ ماده تشکیل

۷- ر. ک محمود محمود ۱۰۲ - ۹۸

8— IOR HS Mis 737 Doc. 54 391f.

9— Aitchison XIII 60—63 / Hurewitz 86ff. / Schlechta - Wassehrd 42

میشد و آنچه که در ماده ۳ قرارداد فوق در مورد تعهد انگلیس ذکر شده بود ضعیف تر شد یعنی طبق آن کمک مادی موقعی قابل پرداخت میشد که ایران مورد حمله واقع شود. البته مسلم است که هدف اصلی انگلیس در تمام این جریانات حمایت و حفظ منافع خود و نگهداری هندوستان بوده است و بس.

در ماده يك قرارداد نهائی اتحاد دفاعی، دولت ایران خود را متعهد میکنند از عبور قشون هر کشور اروپائی از ایران جلوگیری کند. با ذکر نام خوارزم و بخارا و سرزمین تاتارها و سمرقند معلوم میشود که دولت بریتانیا بخوبی میدانست که روسیه، یعنی متحد او در آن زمان، میتواند بموازات فرانسه همیشه تهدیدی برای متصرفات هند بشود زیرا نیروی دیگری در زمان عقد قرارداد وجود نداشت که بتواند باین منطقه دست درازی کند. ماده ۳ تصریح میکند که اتحاد صرفاً جنبه دفاعی دارد ولی انگلیس که قرار بود طبق موافقتنامه فوق در تعیین مرزهای ایران و روسیه دخالت و همکاری کند خود بخود در مخاصمات این دو دولت وارد میشد. در ماده ۴ و ۷ کمک انگلیس به ایران برای تربیت قوای ایران و برای موردی که ایران مورد حمله يك دولت اروپائی قرار بگیرد، تعیین شده است.

کتابخانه ملی ایران

موضوع مهم جمله ای است که میگوید این کمک در صورتیکه حمله از جانب ایران باشد صورت نخواهد گرفت ماده ۵ به ایران اجازه میدهد مربیان و معلمان اروپائی بکار گمارد مگر اینکه این معلمها از کشوری باشد که با انگلیس در حال خصومت باشد. در ماده ۶ شاه انگلیس خود را متعهد میکند که در صورت وقوع جنگ

بین ایران و يك کشور اروپائی میانجیگری کند ماده ۸ و ۹ به افغانستان مربوط میشود. در صورتیکه افغانها با بریتانیا جنگ کنند ایران باید قشونی بکمک نیروهائیکه از طرف دولت انگلیس تعیین میشوند بفرستد. اگر بین افغانستان و ایران جنگ شود انگلستان، در صورتیکه تقاضا شود، فقط در مذاکرات صلح دخالت میکند.

ماده ۱۰ در مورد تحویل متقابل شورشیان دوطرف است. ماده ۱۱ نشان میدهد که انگلستان به فرمانروائی ایران در خلیج فارس کاری ندارد. انتظار نمیرفت این موضوع با نقشه های جنگ طلبانه شرکت هند شرقی مطابقت داشته باشد. لشکرکشی موفقیت آمیز قوای ایران از فارس علیه وهابی ها در سال ۱۸۱۱ (۲۳۷۰ شاهنشاهی) از راه عمان از این نظر خیلی بنفع ایران تمام شد. در این ماده ذکر شده بود که انگلستان به شاه ایران در صورت بروز مشکلات احتمالی باکشتی وقواکمک خواهد کرد و مخارج آنرا دولت ایران بعهده میگیرد و تعیین بنادری که کشتیهای انگلیس میتوانند لنگر بیاورند در دست ایران خواهد بود.^{۱۱}

اوزلی در ماه آوریل از راه تفلیس و سنت پترزبورگ به انگلستان مراجعت کرد و موریر را بعنوان کاردار سفارت تعیین کرد^{۱۲} و او نیز مذاکرات مربوط به تصویب قرارداد فوق را انجام داد.

ادامه جنگ ایران و روس تا معاهده گلستان

محاصره ایروان بوسیله قوای روس حتی بعد از اعزام پیک فرانسوی یعنی لاژار Lajard ادامه داشت. گودوویچ فرمانده روس

11— Watson, p. 163 / ۴۷۱ ص هدایت

12— Freygang, Wilhelm und Frederika von: Lettres sur le Caucase et la Géorgie suivies d'une Relation d'un Voyage en Perse, Hamburg 1816, p. 331 / Fasa'i, p. 147 / سپهر ص ۱۱۵ / هدایت ص ۵۰۳

بیمه‌ده سعی میکرد با وعده و وعید وسیله شود اهالی قلعه تسلیم شوند. وی حتی جسارت کرده به سردار قلعه، که در آن زمان نزد عباس- میرزا بسر میبرد، نیز چنین پیشنهادی نماید، که با خیانت تفاوتی نداشت^{۱۳} قوای کمکی که عباس میرزا فرستاد در اثر طوفان و برف مجبور به مراجعت شد. در ۲۹ نوامبر ۱۸۰۸ برابر ۹ شوال ۱۲۲۳ و ۲۳۶۷ شاهنشاهی ژنرال روسی ساعت ۴ صبح فرمان هجوم به قلعه را داد ایرانیها که انتظار این حمله را داشتند باروشن کردن نورافکن (کاسه مهتاب) اعمال روسها را که میخواستند از تاریکی شب استفاده کنند تشخیص دادند و شلیک تفنگداران قلعه هجوم آنها را بی اثر نمود ولی توپهای روس توانست قسمتی از دیوار قلعه را خراب کند و یک هنک از تفلیس توانست برای مدتی کوتاه از دومین دیوار دفاعی باروی قلعه بالا بروند. ولی بزودی تفنگداران خراسانی و محافظین ولیعهد توانستند حمله روسها را درهم شکنند. تلفات روسها در منابع ایرانی ۳۰۰۰ نفر و تعداد زخمیها حدود ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر ذکر شده است. در شب ۱۲ دسامبر یا ۲۲ شوال قوای روس قرارگاه خود را ترك و بسوی تفلیس عقب نشینی کردند، در حالیکه آذوقه آنها به اتمام رسیده و قوای ایران نیز بطرف آنها در حرکت بود. سواره نظام سبك ایران باروسها که در حال عقب نشینی بودند چند بار درگیر شد و علاوه بر تعدادی اسیرگاریهای اسلحه آنها نیز بچنگ ایرانیان افتاد و بسیاری از سربازان روسی بخصوص زخمیها قربانی سرما شدند^{۱۴} همین طور روسها نیز تحت رهبری

13— Brydges, p. 352 / Schlechta - Wassehrd, S. 34 / Gardane, p. 291 f./

هدایت ص ۴۴۹

14— Brydges, pp. 352—359 / Arch. Etr. 1805 Doc. 228 462ad / Morier, p. 93f. / Brydges : An Account..., p. 443 / Watson, p. 162 / Schlechta...,

S. 35 / هدایت ص ۴۹-۵۰

ماژور ژنرال نیبالسین Nibalsin تحت فشار نیروی ضربتی ایرانیها از نخجوان پابفرار نهادند. ژنرال نامبرده چندین گاری پراز آذوقه و مهمات باخود حمل میکرد و تامدتی توانست علیه پیشتازان ایران دفاع کند و موقعی که عباس میرزا بان نیروی اصلی قوای ایران نزدیک ترشد نیبالسین فرمان آتش زدن گاریها را داد و راه باریک قلعه ساسیان را در قره باغ تصرف کرد. ارتش ایران شبانه بامشکلترین وضع از راه کوهستانی بالارفت درحینیکه قوای روس به فرار ادامه میدادند. ایرانیها به سالواراتی Sylwarati رفتند، تاراه را بر روسها ببندند. گرچه وضع در اثر طوفان باد و برف بسیار نامساعد بود، ولی با این همه به روسها رسیدند و جنگی شروع شد که تا شب طول کشید و تعدادی از روسها کشته و اسیر شدند. در همان شب عباس-میرزا قوای ایران را به قبرده بازگردانید تا سرما صدمه ای بکسی نزند و سپس روز بعد بسوی نخجوان حرکت کرد. در این میان بسیاری از سربازان روسی در راه تفلیس بسبب سرمای شدید دچار صدمات زیادی شدند. ولی عهد فرمان داد که سنگر ویران شده را تعمیر و جاده ها و قناتها را بازو راه پیچ در پیچ و صعب العبور را نیز مرمت کنند. آنگاه خود به تبریز بازگشت.^{۱۵}

جنگهای پائیز سال ۱۸۰۸ میلادی بطور غیرمنتظره ای بسود ایران خاتمه یافت.

در آن حالت عباس میرزا ناچار بود جنگ را بسبب تهدید ایران بوسیله کشتیمهای جنگی انگلیس در خلیج فارس و جنگهای سلیمانیه دست تنها رهبری کند یعنی تمام امیدش به قوای ابوابجمعی خود باشد. سربازان وی ۶۰۲۰ نفر و مجهز به ۱۱ توپ صحرائی بود. قوای ایروان بامردم مسلح آن جمعا ۳۸۱۰ نفر میشد. سپاه روس

در آن موقع ۱۵۹۰۰ نفر سر باز بود که ۷۲ توپ در اختیار داشت.^{۱۶} این آمار را لاژار، که در پائیز سال ۱۸۰۸ میلادی مدتی نزد عباس میرزا و زمانی نیز نزد گودوویچ بسر میبرده است، میدهد ولی این اطلاعات با حرفهای وی کاملاً متفاوت است، بخصوص آنجا که چند بار این مطلب را چنین تکرار کرده است: قوای کوچکتر روسی هزاران سر باز ایرانی را فرار داده اند. « سر بازان روسی که در خان- نشینها قرار گرفته بودند ممکن است تعداد کمتری بوده اند و این ۱۵۹۰۰ سر باز تحت فرماندهی شش فرماندار تقسیم شده بودند که وقایع نگاران ایرانی همیشه فقط چهار نفر از آنها را نام برده اند. در اینصورت این تعداد شاید در حدود ۱۰۰۰، ۱۰ نفر بوده اند. روسها نه فقط در پائیز سال ۱۸۰۸ در ایروان و نخجوان درهم کوبیده شدند، بلکه در حمله ای هم که باء کشتی در ۲۰ اکتبر به انزلی کردند نیز دچار شکست سختی گردیدند.^{۱۷} گذشته از آن بیگلربیگ فراری قبه و در بند نیز که در کوهها تعدادی لزگی بدور خود جمع کرده بود، توانست بعد از یک حمله به قبه ضربه ای سخت به قوای کمکی روسی، که از باکو بسرعت میامدند، وارد آورد. در این حمله بسیاری از روسها کشته شدند و بیگلربیگ توانست سه توپ از آنها به غنیمت بگیرد ولی بسبب سرمای سخت زمستان ناچار شد دوباره به پایگاه خود بازگردد.^{۱۸}

در سال ۱۸۰۹ میلادی برابر با ۱۲۲ هجری قمری روحانیان به خواست شاه فتوای جهاد داده و انتشار دادند که جنگ با روسها وظیفه دینی هر مسلمان است. فتوای مزبور را میرزا بزرگ جمع کرد و تحت عنوان رساله جهادیه منتشر نمود. بدین ترتیب روحانیان

16— Arch. Etr. Perse 1805 Doc. 200 387ab / ibid Doc. 204 413ab

17— Ibid Doc. 203 396b

18— Brydges, p. 363f. / هدایت ص ۴۵۰

اعلام جهاد دادند و شاه را غازی و جاهد فی سبیل الله لقب دادند . این امر بیشتر بمنظور تشویق قوای ایران در جنگ علیه روسها بود .^{۱۹} ولی اگر اثری در این تحرك وجود داشت بزودی بدون اثر ماند زیرا روسها بعد از نخستین برخورد و تماس خصمانه از اقدام به جنگ خودداری کرده و عقب نشستند و پیشنهاد صلح دادند . جهاد علیه روسها به احتمال قوی برای حمله عمومی و پس گرفتن ارمنستان و گرجستان بود که شاه موفقیت بزرگی را بخصوص بعد از جنگهای موفقیت آمیز آخر سال ۱۸۰۸ در آن پیش بینی میکرد .

در آن حال امید آتش بس بكمك میانجیگری فرانسه از میان رفته بود و روابط با انگلیسها نیز در مراحل اولیه خود بود بنابراین شاه قوای خود را در دشت سلطانیه جمع کرده خود رهبری آنها بمعهد بگیرد .

در این حال هیچ معلوم نبود که دشمنان چه میخواهند و چه تصمیمی دارند . آنها نه در جای معینی مستقر شده بودند و نه خود را آماده جنگ نشان میدادند .

اواخر ژوئیه ۱۸۰۹ وقتی ژنرال تورماسف Tormasov فرمانده جدید روس به قرا باغ و گنجه قوا فرستاد، فتحعلیشاه پسر بزرگ خود والی کرمانشاه را با ۲۰،۰۰۰ سرباز و ۵ توپ مأمور تفلیس کرد . شاهزاده مزبور در سه منزلی ایروان باروسها روپرو شده و پس از پیروزی عده ای از آنها را اسیر کرد و سپس اطراف تفلیس^{۲۰} را با خاک یکسان نمود و بفرمان شاه به ایروان مراجعت کرد .

ولیعهد نیز در ۲۸ ژوئیه ۱۸۰۹ برابر ۱۵ جمادی الثانی ۱۲۲۴ هجری قمری و ۲۳۶۸ شاهنشاهی بحرکت درآمد و قبیللهائی

19— Fasa'i, p. 127f. //

هدایت ص ۴۵۶ / سپهر ص ۸۳

۲۰— هدایت ص ۴۶۱ / نفیسی ص ۸-۳۲۷

راکه در اطراف گنجه زندگی میکردند بسوی ایروان کوچ داد. قوای تقویتی روسیه مامور گنجه در آن گیر و دار شکست خورده و عده‌ای اسیر دادند. ژنرال تورماسف به قلعه‌ای فرار کرد و برادر - زاده خود را با پیشنهاد صلح نزد عباس میرزا فرستاد.

پیشنهاد مزبور به این قرار بود: «اگر ایران از مناطق خود، که فعلاً در دست روسهاست، صرف نظر کند، آنوقت استانهای ارز روم و بنداد و چندین منطقه دیگر عثمانی هم مرز ایران را، که از طرف قوای متحد ایران و روس بتصرف در خواهد آمد، به قلمروی ایران ضمیمه خواهد شد، بنابراین شایسته است که دولت ایران سفیری برای عقد قرار داد به روسیه بفرستد.»

در آن حالت قوای ایران خود را عقب کشیده بود البته این امر بیشتر بخاطر فصل سرمای سال، که توام با سختی تهیه آذوقه میشد، بود تا بخاطر پیشنهاد تعجب آور روسها. فتحعلیشاه مجبور شده بود در آن وضع بخاطر شورش که در گیلان شده بود خود را به سراب برساند.^{۲۱} متأسفانه از منابعی که در دست است نمیشود فهمید که آیا چنین پیشنهادی اصولاً جدی تلقی شده است یا فقط يك مانور سیاسی بوده تا توجه دولت ایران را منحرف کند؟ و آیا ایرانیها اصولاً این پیشنهاد را مورد مطالعه قرار داده‌اند یا نه. بهر حال بعد از اعلان جهاد برای فتحعلیشاه غیر ممکن بود بتواند آن پیشنهاد را قبول کند. وی مسلماً نمیتوانست با سر بازانی که بر ضد روس‌های غیر مسلمان بمنظور نبرد مقدسی همدست شده‌اند، علیه عثمانی‌ها، گرچه سنی بودند ولی مسلمان بحساب می‌آمدند، بجنگ بر خیزد. البته يك شخص تسلط جو ممکن بود پیشنهاد روسها را بپذیرد

21— Brydges, p. 370f. / Brydges: An Account..., p. 322 /

هدایت ص ۴۶۱ / سپهر ص ۸۴ / قدسی ص ۴۱۴

ولی فتحعلیشاه يك سياستمدار با احتیاطی بود که بمنظور توسعه طلبی نمیخواست ثبات اوضاع داخلی را ضعیف کند، بلکه بنا به روش کریمخان زند، که از قرار معلوم سرمشق او بوده است، بیشتر به دنبال تحکیم ساختمان داخلی کشورش بود که بدون تردید تسلط ایران بر منطقه قفقاز را نیز دربر داشت.

در اوایل نوامبر ۱۸۰۹ یعنی آخر رمضان ۱۲۲۴ شاه بهرمان بازگشت درحالیکه از نتیجه جنگ راضی بنظر نمیرسید. وی مسلماً میخواست که در جنگ اخیر به نتیجه قطعی و خوبی برسد و به همین منظور هم فرزندش والی کرمانشاه را با عده کافی بجنگ فرستاد. این شاهزاده از روی حسد و تنفری که نسبت به برادر کوچکتر و ناتنی خود عباس میرزا داشت و ادعا میکرد، که اگر شاه به او اجازه حمله میداد روسها را نابود میکرد، چنانچه ذکر شد، بجنگ رفت. گرچه او تا حوالی تفلیس پیش رفت ولی نتیجه ای نگرفت. عباس میرزا با رفتن به گنجه از راه نخجوان به جنگ ادامه داد و قوای او شهر را گرفتند ولی بعد از آنکه مراجعت کرد دوباره تورماسف داخل آن سرزمین شد. از این رو عباس میرزا ناچار شد دوباره به آن نواحی بازگردد. در آن موقعیت روسها هم مانند ایرانی ها به يك جنگ اکتفا نمیکردند و يك جنگ هم نمیتوانست نتیجه را معلوم کند بلکه دوطرف به حمله و یورش های شبانه دست میزدند تا آنکه ژنرال روسی پیشنهاد جدیدی برای صلح کرد و روز بعد به گرجستان عقب نشینی نمود در حالیکه عباس میرزا از راه ایروان به تبریز بازگشت.^{۲۲} کمی بعد فتحعلیشاه میرزا بزرگ را نزد خود احضار کرد و به او مبلغ ۲۰۰،۰۰۰ تومان پول داد تا در آذربایجان

۲۲- هدایت ص ۴۶۴ / قدسی ص ۴۱۴

و قراباغ و اردبیل و طالش اقدام به ساختمان قلعه و استحکامات کند و اسلحه خریداری نماید.^{۲۳} در زمانی که فتحعلیشاه در اردوی اوجان^{۲۴} اقامت داشت، القاس بیگک گرجی بعنوان پیک حاکم اخسقه و پاشاجق بحضور وی رسید و مطالب زیر را بعرض رسانید:

«... که آنها خود و مردم گرجستان در سالهای متمادی همه نوع هدیه و تشویق از ولیعهد دریافت داشته و شجاعت وی را ستوده اند... اکنون با از خودگذشتگی صادقانه و اطمینان بیحد به پشتیبانی و خدمات صادقانه به او آماده بوده و بهمین دلیل اکنون منتظرند که ارتش اعلیحضرت به گرجستان وارد شود.»

این پیک مسلماً فرستاده سولومون دوم Solomon II^{۲۵} بوده است چون در همان وقت یعنی سال ۱۸۰۹ وی به قوای روسی حمله کرده ولی بزودی قلمروی او بمحاصره درآمد بود. فتحعلیشاه در مقابل جهت وی خلعت فرستاده و تشویقتش نمود.^{۲۶}

در ۱۸۱۰ ژنرال تورماسف پیامی به سولومون فرستاده و او را، به بهانه عقد قرارداد صلح، به نزد خویش طلبید ولی سولومون که به حيله وی پی برده بود، فرار کرده و از شاه تقاضای کمک نمود. فتحعلیشاه سردار ایروان را بکمک سولومون فرستاد و قوای متحد توانستند در حمله ای روسها را فراری دهند. در همان شب قوای روسی قرارگاههای ایرانیان را مورد یورش قرارداده و غارت کرد. این زد و خوردها ادامه داشت و در ۲۲ اکتبر سردار ایروان

Brydges: An Account , p. 286—94

۲۳- هدایت ص ۴۶۷

۲۴- رك فرهنگ جغرافیائی

25— Monvelishvili, Alexander: Histoire de Georgie, Paris 1951, p. 337f.

26— Brydges, p. 383f. /

موفق شد جبران شکستها را کرده و ضربه سختی به قوای حریف وارد آورد.^{۲۷}

در آن موقع فتحعلیشاه به سولومون پیشنهاد کرده بود تا به سلطان عثمانی مراجعه کند. در پیرو همان پیشنهاد سولومون در سال ۱۸۱۱ سفیری به کنستانتینوپل (قسطنطنیه) فرستاد که مورد استقبال قرار گرفت. از طرف دیگر نامه مورخ ۶ ژانویه ۱۸۱۱ سولومون به ناپلئون ثابت میکند که سربازان روسی ملل قفقاز را تحت فشار سخت قرار داده بوده‌اند. سولومون دوم در ۱۸۱۵ در ترابوزان فوت کرد.^{۲۸} مصطفی خان حاکم طالش نیز با روسها رابطه برقرار کرده بود ولی نه تنها به امید استقلال بلکه فکر کرده بود باین وسیله میتواند گیلان را تصاحب کند.^{۲۹} بطوریکه در بعضی از منابع ذکر شده حاکم اردبیل نیز بخاطر علاقه‌ای که به دختر او داشت، در سال ۱۸۰۸ به پشتیبانی وی قیام کرد.^{۳۰} ولی در ۱۸۰۹ با حرکت قوای ایران به وحشت افتاد تقاضای بخشش کرد و ضمناً داوطلب شد که با نسقچی‌باشی شاه علیه مصطفی‌خان طالشی نیز اقدام کند. تقاضای عفو و پیشنهاد او مورد قبول واقع شد و قوا بحرکت درآمد. خان طالش بعد از زد و خوردی دچار شکست شد و به قلعه لنکران فرار کرد و سپس با کشتی به جامشوان رفت. نسقچی‌باشی بعد از خراب کردن قلعه لنکران باین محل هم حمله نمود و خان را با میانجیگری میرزا بزرگک، که در همان سال عنوان قائم‌مقامی دریافت کرده بود، بعد از آنکه به او امان داده بحضور

۲۷- هدایت ص ۴۷۰ / سپهر ص ۸۹

28— Lang, David Marshall: The Last Years of the Georgian Monarchy 1658—1832, N. Y. 1957, p. 261—265.

30— Brydges 385

۲۹- هدایت ص ۴۶۱

شاه فرستاد.^{۳۱} بعد از عید نوروز در مارس ۱۸۱۰ برابر صفر ۱۲۲۵ ژنرال روسی دوباره^{۳۲} پیکی نزد عباس میرزا فرستاد که درباره صلح مذاکره کند. در ماه مه ملاقاتی بین تورماسف و میرزا بزرگ نزدیک عسگران روی داد. روسها میخواستند که ایران به عثمانی در جنگ با روسیه کمک نکند این ملاقات منجر به موافقت نشد.^{۳۳} سرهارفورد جونسی بریجس سفیر انگلیس در این موقع طرح يك آتش بس بی نتیجه بین روسیه و ایران را ریخته بود. شاه در ژوئن ۱۸۱۰ باردیگر به سلطانیه آمد این بار از قرار معلوم بیشتر بخاطر فرار از گرمای تهران بود نه بخاطر جنگ علیه روسیه. وی در آنجا ترتیب عروسی دو پسر خود را داد و بدون اینکه برخورد قابل ذکری بین قوای ایران و روسیه پیش آمده باشد در پائیز به تهران مراجعت کرد و این امر با گزارش جونس در مورد مذاکره خصوصی وی با شاه در ژوئن ۱۸۱۰ در سلطانیه کاملاً مطابقت دارد وی چنین می نویسد: «شاه تصمیم گرفته است مسئله روسیه را کاملاً در دست ولیعهد و میرزا بزرگ و میرزا حسن تا وقتی که من در ایران اقامت دارم بگذارد». انگیزه چنین اقدامی که احتمالاً خبری بوده است که از لندن واصل گردیده بود و حکایت از آن میکرد که در عقد قرارداد اتحاد بین ایران و انگلیس اشکالی وجود ندارد. معینا ولیعهد در اواخر ژوئن با قوای نسبتاً زیادی به نواحی مرزی رفت ولی فقط خیلی کلی در گزارشها ذکر شده است که در چند منطقه با روسها جنگیده، در چند جنگ پیروزی و در بقیه موفقیتی

۳۱- هدایت ص ۶۶۳

32— Brydges: An Account... 357

۳۳- هدایت ص ۶۶۷ / سپهر ص ۸۹

Brydges 407 / IOR HM 733 / Schlechte - Wassehrd 53 /

کسب نکرده است.^{۳۴} چنین بنظر میرسد که در آن موقع نوعی آتش‌بس که در مذاکرات صلح ماه مه توافق شده بود وجود داشت. در هر صورت پارون ورده Baron Wrede از دولت ایران خواسته بود که آتش‌بسی اجرا شود که حداقل، در مدت مبادله فرستاده و سفیر و نظرخواهی متقابل، ادامه داشته باشد.^{۳۵} مسلماً روسیه در اینجا کوشش داشت تا وقت بگذراند، زیرا قوای خود را در جنگ علیه عثمانی لازم داشت. ایرانیها نیز آرامش در جبهه قفقاز را در حقیقت فقط باین علت که در شرق و جنوب کشور باید شورشهایی را سرکوبی کنند و هم اینکه ورود سفیر جدید انگلیس نزدیک بود، غنیمت شمردند. چون از سفیر مزبور انتظار داشتند در جنگ با روسیه بآنها کمک کند.

در بهار سال ۱۸۱۱ شاه طبق سنت قدیمی، قوای خود را جمع کرد و در ژوئیه ۱۸۱۱ یا رجب ۱۲۲۶ به سلطانیه رفت و وقتی برای ولیعهد قوای تقویتی فرستاد، روشن شد که هدف حمله این سال پیش‌قراولان روسی بوده است.^{۳۶} عباس میرزا در ۱۵ اوت ۱۸۱۱ تبریز را ترک کرد و بسوی نخجوان و ایروان رهسپار شد و در سوم سپتامبر با سپاه دشمن که باشتاب بسوی او می‌آمد روبرو گردید. این لشکر شامل ۱۱۰۰ سرباز پیاده نظام روسی، قزاق‌ها و سواران مهدی‌قلی‌خان جوانشیر بود که از طرف روسها در آنجا حکومت میکرد. هر دو طرف از زد و خورد اجتناب کردند و ولیعهد تنها باین قناعت کرد که ۱۵۰۰ خانوار ساکن آن نواحی را با احشام

هدایت ص ۴۷۲ / 134 / Fasa'i / 360, 366 / Brydges: An Account...

35— Brydges 407

36— Fasa'i, p. 136f,

آنها به سمت راست رودخانه هدایت کند و سپس در ۱۲ سپتامبر به نخبوان مراجعت کرد.^{۳۷}

تقریباً در همین موقع جعفرقلی خان جوانشیر نوه ابراهیم خلیل خان قراباغی (که در سال ۱۸۰۶ میلادی = ۱۲۲۱ قمری کشته شده بود)، بطرز خارق‌العاده‌ای از چنگک نگهبان روسی خود فرار کرده به عباس میرزا پناه آورد تا از تبعید خود به سیبری نیز نجات یابد.

عباس میرزا او را بعنوان حاکم قراچه‌داغ منصوب کرد و مبلغ چهارهزار تومان پول نیز بعنوان حقوق بوی اعطاء نمود. آنگاه مدت کوتاهی بعد دستور داد تا قوایش بسوی ستاد فرماندهی روسها حرکت کند. عباس میرزا با این قوا یعنی سربازانی که طبق روش اروپائیان تعلیم یافته بودند، دست به یک حمله آزمایشی زد. باین ترتیب که ابتدا بوسیله توپخانه‌ای که یک افسر انگلیسی فرمانده آن بود حمله کرد و بعد از آنکه توپهای دشمن را مورد شلیک قرار داد دستور حمله سربازان را نیز صادر نمود. در این حمله فرمانده و چند افسر عالی‌رتبه روسی زخمی شده و به اسارت درآمدند و بقیه سربازان با برافراشتن پرچم سفید تسلیم شدند. قائم‌مقام پس از دادن امان آنها را بنزد ولیعهد فرستاد. عده سربازان اسیر شده ۸۲۰ نفر بودند که همراه دو عدد توپ و دو پرچم سفید مخصوص دولت روسیه، تحویل مقامات ایرانی شدند. فتحعلیشاه این موفقیت را با پرداخت دویست هزار تومان پاداش قدردانی نمود.

روسها پس از این شکست عبدالله خان قاجار را که اسیر شده

۳۷- ر.ک. نامه موریر از اردوی عباس میرزا در نخبوان: بتاريخ ۲۴ سپتامبر

بود آزاد کرده بوسیله او پیشنهاد صلح دادند. به اینوسیله چند رشته مذاکرات صلح شروع گردید که در آن سفیر جدید انگلیس اوزلی که در ۱۶ ژوئن ۱۸۱۲ به تبریز وارد شده بود، و همینطور فرمانده جدید روسها ژنرال ف. رتیسچف (N. F. Rtiscev) نیز شرکت داشتند. مبادله سفیر و نماینده تا اواسط سال ۱۸۱۲ ادامه داشت. مذاکرات بوسیله شاهزاده گرجی الکساندر باتونیشویلی (Batonisvili) که تا آنزمان در ایران تبعید بود و اکنون ایروان را ترک می کرد تا به شاهزاده ایمرت ملحق شود، به انتها رسید. فرمانده روسی سوءظن داشت که شورش در ایمرت^{۳۸} بتحریک و از ناحیه عباس- میرزا میباشد.^{۳۹} اما مسبب اصلی و واقعی تغییر عقیده روسها بیشتر مربوط به عقد قرارداد صلح بخارست در ماه مه ۱۸۱۲ بود که در ۱۷ ژوئیه تصویب شده بود.^{۴۰} طبق آن روسها میتوانند دوباره قوای بیشتری علیه ایران بحرکت درآورند. یکی از علل مهم دیگر برای حمله ناگهانی روسها، اقدامات غیردوستانه سفیر انگلیس سرگوراوزلی بود. نامبرده در مذاکرات مرزی ایران و روس، که نتیجه ای هم دربر نداشت (به این جهت که هیچیک از طرفین حاضر به دادن امتیازات نشدند) نیز حضور داشت. هنگامیکه اعلام شد که بین انگلیس و روس آشتی شده است، و این مطلب در نامه یکی از افسران روسی نیز بصورتی تأیید شده بود، اوزلی دستور داد تا

۳۸- در مورد این شورش که در تمام ناحیه کاخنی نیز شیوع یافت ر ک

Eichwald I, 2, 386

۳۹- هدایت ص ۴۷۸ بعد

Freygang, Wilhelm...: *Lettres sur le Caucase et la*

Géorgie suivies d'une Rélation d'un Voyage en Perse, Hamburg 1816, p. 234,

330 / Schlechta - Wssehrd, S. 58

40— Jorga, Neculai : *Geschichte des Osmanischen Reiches*, Gotha 1911, S. 209f

معلمین انگلیسی که در ارتش ایران بودند فوراً دست از کار بکشند تا «باعث ناراحتی و دلتنگی روسها نشوند». الیس Ellis در این باره چنین مینویسد: «بنابراین از این زمان ما نفوذ زیاد خود را از دست دادیم....»^{۴۱}

در این حال باخواهش صریح ولیعهد تنها دو نفر از افسران باقی ماندند. اوزلی موضوع بازگشت افسران انگلیسی را به اطلاع فرمانده روسی نیز رسانید.^{۴۲}

دو هزار سرباز تازه تعلیم یافته که مریبان خود را از دست داده بودند بدون در نظر گرفتن عواقب وخیم آن، دستور یافتند تا با يك حمله نیروی خود را آزمایش نمایند. این مطلب بدون شك بیشتر مربوط به حس انتقامجویی میشد که سربازان ایرانی یکبارہ تصمیم به آن عمل گرفته و قرارگاه خود را بدون محافظ نهادند و در بلائی که بسر آنها آمد خود نیز تقصیر داشتند.

قوای روسها تحت فرماندهی کتلاروفسکی Kotlarovskij با يك حمله بهرود ارس رسید^{۴۳} و روز بعد جنگ علیه عباس میرزا را آغاز کردند. در آن وقت عباس میرزا تقریباً ده روزی بود که در یکی از قرارگاههای سپاه خود نزدیک اصلاندوز اقامت کرده بود و ابدأ تصور نمیکردند که قوای روسها دست به حمله بزنند. وی در آن حال با دو افسر انگلیسی با خیال راحت مشغول شکار بود.

روسها بزودی یکی از تپه‌های مرتفعی را که درست بالای قرارگاه سپاهیان ایران واقع شده بود بتصرف درآوردند و متأسفانه

41— IOR FR 48

42— Watson, p. 164f. /

سپهر ص ۱۰۹

۴۳— هدایت ص ۴۸۳ : پنجم ذوالحجه ۱۲۲۷

سران سپاه ایران خیلی دیر به وضع بسیار خطرناک خود پی بردند. درحالیکه عباس میرزا فرمان عقب نشینی میداد افسران انگلیسی سعی میکردند سربازان را در محلهای خود مستقر کنند ولی بالاخره عباس میرزا آنها را مجبور کرد که در یکی از خطوط عقب تر سنگر-گیری کنند.

با این کار قرارگاه اصلی ایرانیان با کلیه مهمات و توپخانه بدست روسها افتاد. در همان شب عباس میرزا از سران لشکری نظرخواهی کرد. انگلیسها بسبب از دست دادن مهمات، صلاح را در عقب نشینی دیدند اما ولیعهد نمیتوانست چنین تصمیمی بگیرد. صبح روز بعد روسها دوباره حمله کردند و نتیجه جنگ را بافتح خود تعیین کردند. بسیاری از سربازان ایرانی در این حمله کشته شدند^{۴۴} و سرهنگ کریستی Christie نیز به هلاکت رسید و هنگامیکه در حین زد و خورد اسب ولیعهد کشته شد و وی بزمین افتاد سر بازانش گمان کردند که او هم کشته شده است لذا دیگر کسی نمیتوانست جلوی فرار آنها را بگیرد و بدین ترتیب شکست سختی به قوای ایران وارد آمد.^{۴۵}

پس از این پیروزی کتلاروفسکی، باوجود برف و سرمای شدید به ارگوان رفت و موفق شد قبیله قراباغی را بسوی خویش بکشاند. در این حمله قراولان ارگوان که تاب مقاومت نداشتند

۴۴- کنتن این عده را یازده هزار نفر نوشته است و ک

Kentmann, Paul: Der Kaukasus. Leipzig 1943, S. 32

45- Watson, p. 165ff. / Sykes, p. 313f. / Bel'saja sovetskaja enciklopedija, Bd. 19, Moskau 1953, 269 / هدایت ص ۴۸۲ بعد

دست بفرار زدند ولی برادرزاده ملك الشعراء که آنجا اقامت داشت تا آخرین نفس دفاع کرد.

در ده ژانویه ۱۸۱۳ (۱۲۲۸ هجری و ۲۳۷۱ شاهنشاهی) روسها موفق شدند پس از مقاومت شدید اهالی، لنگران را نیز متصرف شوند. در این جنگ بسیاری از افسران ایرانی اسیر و یا کشته شدند.

کتابخانه مدرسه بهبه‌نوم

کتلاروفسکی نیز در این حمله بسختی مجروح شده و پس از آن پیروزی، برای حمایت خان طالش به سمت جامیش‌وان رفت.^{۴۶}

در بهار سال ۱۸۱۳ میلادی (۱۲۲۸ هـ ق) قوای روس به ایروان نزدیک شد ولی قشون ایران، که به همراهشان عده‌ای روحانیان کفن‌پوش بودند، آنها را شکست دادند. بطوریکه ذکر شده در این جنگ ۳۰ تا ۴۰ ایرانی و چهارصد روسی کشته شده‌اند.^{۴۷}

فتحعلیشاه در تابستان ۱۸۱۳ برابر سال ۱۲۲۸ هجری قوای خود را در دشت اوچان جمع کرد و در ژوئیه آن سال برابر با ۲۰ رجب مراسم سان و بازرسی لشکر را بپایان رسانید ولی جنگ تازه‌ای آغاز نشد چون مجدداً میان فرانسه و روسیه اختلاف افتاده بود و شایع شده بود که ناپلئون خیال حمله به روسیه را دارد.

به همین سبب روسها برای عقد قرارداد صلح بدست و پا افتادند و به اوزلی متوسل شدند. نامبرده با دسیسه و نیرنگ بالاخره موفق شد نظر وزیر اعظم را جلب کند. ولیعهد در ابتدا مایل به صلح نبود و ادعاهای روسها را نمیپذیرفت ولی هنگامیکه به او

46— Kentmann, S. 35 / Watson, p. 168f. /

هدایت ص ۴۸۵ بعد

۴۷— هدایت ص ۴۹۲

قول دادند که دولت روسیه مقام ولیعهدی او را رسماً تأیید خواهد کرد موافقت خود را اعلام نمود. اتفاقاً در همین موقع خبر حمله طرح ریزی شده ترکمن‌ها به سرکردگی خواجه کاشغری بسوی گرگان و مازندران نیز بگوش شاه رسیده و وی ناچار شد به تهران بازگردد.^{۴۸} این موضوع در حقیقت بدانجا ختم شد که ایران به خواسته‌های روسها گردن نهد.

بالاخره با میانجیگری سفیر انگلیس-که منافع ایران را فدای سیاست اروپا کرده بود- در ۱۲ ماه اکتبر ۱۸۱۳ برابر با ۲۹ شوال ۱۲۲۸ هجری قمری قرارداد صلح میان ابوالحسن‌خان، که از موقع مراجعت از انگلستان، بالقب وزیر دول خارجه، مشغول خدمت شده بود و بعنوان متخصص امور خارجه محسوب میگردید و ژنرال رتیشچف، در گلستان به امضاء رسید.

علاوه بر تنظیم روابط بازرگانی (مواد ۵، ۸، ۹، ۱۰) بالاخره از سلسله قاجار نام برده شد که از طرف تزار برسمیت شناخته شده و ولیعهد تعیین شده هم مورد قبول واقع شده بود. (ماده ۴). در ماده ۶ هم نحوه مبادله اسرای جنگی تعیین شده بود. مواد اصلی قرارداد که مربوط به علل جنگ و کشمکش برسر حکومت و تسلط بر منطقه قفقاز بود در این قرارداد بطرزی ناقص و حتی متناقض تنظیم شده و بهانه جنگ جدید را دربر داشت. در ماده ۲ مرزهای جدید ایران و روسیه مطابق با متصرفات و فتوحات روسیه کشیده شد ولی تصریح شده بود که تعیین این مرزها راه حل موقتی

۴۸- هدایت ص ۳-۴۹۲ / Watson, p. 169

است. در ضمن مذاکرات همیشه به نمایندگان ایران گفته میشد که مرزهای تعیین شده راه حل موقت است و وقتی که آنها حاضر به امضاء نبودند به ایشان اطمینان داده شد که بعد هادر سنت پترسبورگ نوشته‌ای داده خواهد شد که رضایتشان جلب شود و اضافه میکردند که تنها طالش نیست که با بخشش تزار به ایران برگردانده میشود. بهمین سبب هم ژنرال رتشیچف Rtiscev يك اقرار کتبی^{۴۹} داد مبنی بر آنکه خواسته‌های نمایندگان ایران، که به سنت پترسبورگ فرستاده میشوند، تا آنجا که قدرت دارد مورد حمایت وی قرار خواهند گرفت.

در جمله آخر ماده پنجم تنها به کشتی‌های روسی حق داده شده بود تا در دریای خزر حرکت کنند. البته در آن زمان شاید میپنداشتند که این ماده به منافع ایران لطمه‌ای وارد نمیسازد زیرا دولت ایران در آن موقع نه کشتی داشت و نه اصولاً خیال ساختن و تهیه ناوگان را در سر میپروانید. از طرفی میتوان گمان داشت که هدف اصلی قید این ماده مخالفت با قراردادی بوده است که در سال ۱۸۱۲ توسط اوزلی انعقاد یافته بود.

در ماده ۳ فتحعلیشاه تسلط و حق فرمانروایی تزار را بر قراباغ، گرجستان، شکی، شیروان، دربند، باکو، داغستان، ایمرت، ابغاز و مناطق متصرفی در طالش را برسمیت شناخت بدین معنی که ماده ۲ این قرارداد نظر دولت ایران یعنی فقط شناختن قدرت نظامی روسها را در مناطق ذکر شده تثبیت میکند درحالیکه ماده

۳ نظر روسها را نشان میدهد یعنی با تصرف نواحی مزبور ادعای تسلط تزار باید توسط شاه قبول شود.

این قرارداد^{۵۰} بهیچوجه شرایط مقررات صلح را معین نمیکرد بلکه فقط مقدمه و طرحی از يك چنین قراردادی را آماده کرده بود. چهارچوب قرارداد بطور وضوح خواسته‌های مخالف دو دولت را برای ترك منازعه‌های خود حداقل برای مدتی نشان میدهد تا در آن فرصت نیروهای نظامی خویش را برای مبارزه‌های مهمتر آماده‌کنند. در آن موقع برای کشور روسیه مسلماً کم کردن شر فرانسه فاتح و نیرومند مطلبی بسیار مهم بود (قرارداد مورد بحث ما چند روز قبل از شروع کشتار دسته جمعی (Völkerschlacht) در لایپزیک مبادله شد) و ایران نیز با قبول آن شروط و آرامش در قفقاز، امکان یافت تا شورشهای شرق کشور را بخواباند.

نقش و سهم اوزلی در مذاکرات این قرارداد و سیاست وی از شرحی که یکی از جانشینانش میدهد بخوبی روشن میشود: «رفتار سرگور اوزلی در این میانجیگری بقدری رضایت‌بخش بود که اعلیحضرت امپراتور روس به او مدال روسیه اعطاء کرد ولی دولت انگلیس با دستوری عاقلانه او را از قبول آن مدال منع کرد.»^{۵۱} بالاخره در سال ۱۲۲۹ هجری برابر با ۱۸۱۴ میلادی و ۲۳۷۲-۳ شاهنشاهی وزیر خارجه ایران نظر به قول و وعده‌ای که نماینده روسیه قبل از امضاء قرارداد به وی داده بود، با دلی پر

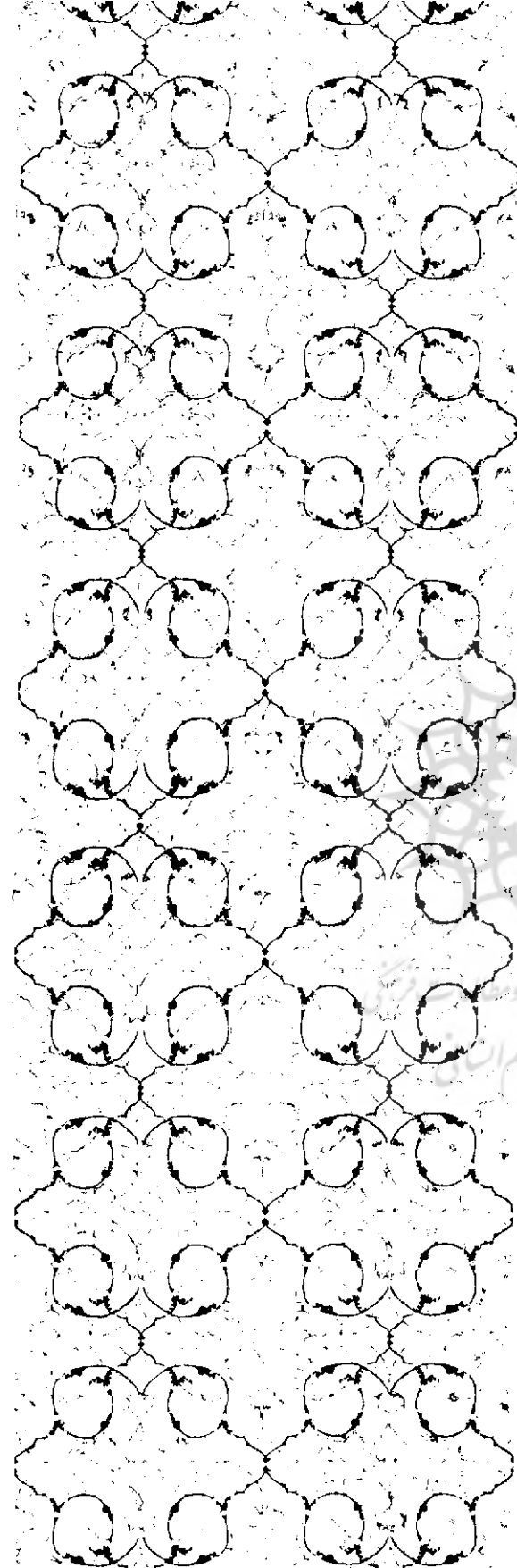
50— Porter, Robert Ker: Travelsin Georgia, Persia, Armenia, Ancient Babylonia, etc., London 1822, p. 511ff. (Bd. II) / The Encyklopaedia of Islam, p. 1135.

51— IOR FR 48

از امید به مسافرت بی نتیجه خود به روسیه اقدام کرد.^{۵۲} البته این نخستین بار نبود که سیاستمداران سه کشور روسیه، انگلیس و فرانسه، ایرانیان را با قول و قرارهای فریب‌دهنده خود امیدوار ساخته و سپس بدان اهمیت ندادند.

از آغاز سلطنت فتحعلیشاه قاجار دیپلماتهای اروپائی برای بدست آوردن منافع سرشار اقتصادی و سیاسی خویش از راههای مختلف خود را با دربار ایران نزدیک کرده از ناآشنائی سران کشوری ایران با سیاست روز و زودباوریشان سود برده و بالاخره باعث شکست ایران در مقابل دشمن قوی پنجاه‌اش روسیه گردیدند و چنانکه دیدیم شهرهای زیبا و مناطق سرسبز و حاصلخیز قفقاز را از مام وطن جدا ساختند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشی کوناه
در باره
شهر استخر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

از

حسین قره چانلو

(دکتر در فرهنگ و تمدن اسلامی)



پروفیسر شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پژوهشی کوتاه

در باره

شهر استخر

فارس سرزمین کهنی است که مهد یکی از بزرگترین تمدنهای دنیای قدیم بشمار میرفته . و بنا بگفته مورخین و جغرافی‌نویسان یکی از پایتختهای ایران باستان در این ناحیت قرار داشته ، و در حال حاضر تحقیقات باستانشناسی ثابت کرده که سرزمین خوزستان و جلگه مرودشت که شهر استخر در آنجا بوده از هزاران سال پیش محل توطن قوم آریا و حتی قلمرو حکومت دولت عیلام تا آنحدود بسط و گسترش داشته است .

یونانیان این ایالت را بنام پرسیس^۱ می‌شناختند و این کلمه راکه فقط اسم آن ایالت بود اشتباهاً بر تمام ایران اطلاق میکردند .^۲ این سرزمین در دوره ساسانیان به پنج‌کوره^۳ یا ناحیت تقسیم

1— Persis

۲- سرزمینهای خلافت شرقی «لسترنج» ترجمه محمودعرفان چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۷ ص ۲۶۶

۳- کوره مفرد کور است بمعنای شهرستان، ناحیه و کرانه - راب‌به‌لغت نامه دهخدا ذیل ماده کور

میشد که بزرگترین کوره آن اصطخر بود و شهر قدیمی استخر که امروز ویرانه‌های آن تا آثار تخت‌جمشید هفت کیلومتر فاصله و بنام (تخت طاوس) نامیده میشود^۴ در آن قرار داشته است .

ذکر استخر در منابع باستانی :

استخر شهریست بسیار قدیمی که تاریخ پیدایش آنرا هیچیک از مورخین و جغرافی‌نویسان قرون وسطای اسلامی بدرستی مشخص نکرده و حتی در کتب خود نیز اسنادی باین شهر داده‌اند که ناشی از افسانه و توهمات بی‌اساس میباشد. لذا در این مورد به قدیمترین مأخذ یعنی کتاب حمزه درباره شهر مزبور اشاره می‌رود که میگوید : «هوشنگ پیشدادی پادشاه ایران بود، و پیشداد یعنی نخستین فرمانروا، چه وی اولین کسی بود که به پادشاهی برخاست و در اصطخر بر تخت نشست و از این رو اصطخر را بوم شاه یعنی سرزمین شاه خواندند .»^۵ گفتار حمزه از طرف دیگران تأیید نشده ، زیرا که بنا بگفته فردوسی در شاهنامه اولین انسان کیومرث بوده است :

پژوهنده نامه باستان

که از پهلوانان زند داستان

چنین گفت کائین تخت و کلاه

کیومرث آورد و او بود شاه^۶

بنابراین هوشنگ نوۀ او و فرزند سیامک میباشد که در این

۴- رك به اقليم پارس ، محمدتقی مصطفوی، از انتشارات انجمن آثار ملی تهران ۱۳۴۳ ص ۲۱-۲۲

۵- تاریخ پیامبران و شاهان ، حمزه اصفهانی - ترجمه محمدجعفر شعاع، بنیاد فرهنگ ایران ص ۳۰

۶- شاهنامه فردوسی (ژول مول) ج ۱ ص ۱۵

مورد نیز بگفته فردوسی اشاره میشود:

سیامک خجسته یکی پور داشت
که نزدنیا جای دستور داشت
گرانمایه را نام هوشنگ بود

تو گفתי همه هوش و فرهنگ بود^۷

گفتار فردوسی اگرچه زمینه تاریخی ندارد ولی استناد به روایات موهومی آن که دیگران نیز نقل کرده‌اند اولیترست بنابراین در این مورد اشاره‌ای که دال بر بنای شهر استخر در دوره کیومرث باشد وجود ندارد و حتی اسناد بنای شهر مزبور را هم به جمشید تأیید نمیکنند که دیگران از جمله گردیزی در کتاب خود بدان اشاره کرده و میگویند: «جمشید بن ویونگهان در آخر کار دعوی خدائی کرد و بر شکل خود تمثالها ساخت و باطراف فرستاد و فرمود تا آن را بپرستند. از آثار او عمارت اصطخر است چنانکه دوازده فرسنگ طول و ده فرسنگ عرض داشته است»^۸ در اینجا لازم بتذکر است، مورخین که این چنین تعاریفی را درباره حدود و وسعت شهرها کرده‌اند بنظر میرسد از مقیاسات و واحدهای اندازه‌گیری زمان خود کاملاً بی‌اطلاع بوده‌اند و گرنه چنین طول و عرضی را که گردیزی درباره استخر داده است نمیتوان به بزرگترین شهرهای امروز هم نسبت داد، چه رسد بشهر نو بنیادی مانند استخر که بنا بگفته همین مؤلف در آغاز پادشاهی جمشید تأسیس شده است. این فقیه که همزمان با حمزه اصفهانی بوده در باب استخرگامی فراتراز او نموده و از کلمه خود فارس اسمی را تحریف و شهر استخر

۷- همان مأخذ ج ۱ ص ۱۷

۸- زیر الاخبار، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک ابن محمود گردیزی - از

انتشارات بنیاد فرهنگ، ایران تهران ۱۳۴۷ ص ۲

را به آن منسوب کرده است و میگوید: « فارس را به نام فارس بن - طهمورث نام کرده اند، و یکی از پسران او بنام اصطرخربن فارس این شهر را بنا نهاد. »^۹ و مقدسی صاحب احسن التقاسیم نیز گفته وی را تأیید کرده و در ضمن میگوید: این بناها قصر و عشرتگاه سلیمان بن داود بوده است.^{۱۰} و چنانکه پیداست بنظر میرسد که مطالب مقدسی مقتبس از ابن فقیه باشد. و ضمناً گذشته از مطالب بالا، پاره ای از منابع هم که در احوال پیشدادیان و کیانیان نوشته شده است، وجود استخر را تأیید نکرده، و فقط از کوره یا ناحیتی بدین نام، اسم می برند که برای مزید اطلاع بگفته شمس الدین دمشقی مؤلف کتاب نخبة الدهر اشاره میرود: « کوره یا ناحیت استخر را بهراسف کیانی بنیاد کرد »^{۱۱}. البته قول دیگری هم در این باب هست که پانی این ناحیت کیخسرو کیانی بوده است.^{۱۲}

کتابخانه

طبری مؤرخ مشهور هم ضمن بیان پادشاهی گشتاسب از این کوره (ناحیت ۱) چنین یاد کرده است: « کتاب زردشت روی دوازده هزار پوست گاو باخط زرنقش بسته گشتاسب این کتاب را در محلی از اصطرخ که موسوم به (دزنبست) بود قرار داد و هیربدان را

۹- مختصر البلدان ابن فقیه، ترجمه، ح - مسعود - از انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران - ۱۳۴۹ ص ۸

۱۰- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، شمس الدین - ... مقدسی، چاپ دوم، لیدن، ۱۹۰۶ م، ص ۴۳۴

۱۱- نخبة الدهر فی عجایب البر والبحر. شمس الدین ابی عبدالمحمد ابن طالب الانصاری دمشقی افسست از روی چاپ بغداد ص ۱۷۷

۱۲- کتاب درر التیجان ج ۳ ص ۵۰

برمحافظت آن گماشت.»^{۱۳} ولی همین مورخ زمانیکه از پادشاهی خمانی فرزند بهمن بن اسفندیار صحبت میکند بدین مضمون گوید: «... هنگامیکه بهمن درگذشت پسرش دارا در شکم مادرش خمانی بود، که او را چندماه پس از شهریارى خود زایید، ولی این راز را فاش نکرد، او را در صندوقی قرار داد و گوهر پر بهائی در آن صندوق نهاد، و صندوق را به رودخانه (کر) در اصطخر یا بقولی در رودخانه بلخ افکند، چوپانی او را یافت و بزرگ کرد. بعد از آنکه بچه بزرگ شد جویای پدر گردید ... بالاخره راز مادرش کشف گردید و خمانی تاج شاهی باو داد و رهسپار فارس شد و شهر استخر را بنیاد نهاد.»^{۱۴} نگارنده معتقد است که گفتار طبری شباهت تامی بداستان کودکی موسی دارد که بنظر میرسد مقتبس از اسرائیلیات یهود باشد. حمزه اصفهانی که قبلاً از او یاد کردیم اسناد بنای شهر مزبور را به هوشنگ داده بود ولی آثار و بناهای موجود در این منطقه را به همانی یا همان خمانی دختر بهمن بن اسفندیار نسبت داده گوید: «وقتی همای چهره آزاد دختر بهمن به اصطخر رسید بنایان ایشان را به ساختن بناهای موسوم به «مصانع اصطخر» که به فارسی هزار ستون گویند برگماشت.»^{۱۵}

با توجه بمطالب بالا و تناقضاتی که در آنها بود باید گفت که بنای قصور و کاخهای شهر استخر یا بقول حمزه «مصانع اصطخر» نمیتواند از کرده های همای چهره آزاد یا خمانی باشد زیرا تا آنجائیکه علم باستانشناسی ثابت کرده، بنیان این بناها را از داریوش اول

کتابخانه مدرسه شهریه قم

۱۳- تاریخ الرسل والملوک، ابو جعفر محمد بن جریر طبری ترجمه صادق

نشات، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۱ ج ۱ ص ۷۸

۱۴- همان ماخذ ج ۱ ص ۷۶

۱۵- تاریخ پیامبران و شاهان ص ۳۸

و خشایارشا میدانند.^{۱۶}

گذشته از اقوالی که بنظر میرسد مورخین، آنها را از سیر ملوک فرس نقل کرده‌اند، روایات گوناگونی هم در دوران اسلامی به شهر استخر اسناد داده شده است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌رود این روایات بدلیل جنبه‌های مذهبی که دارد بنظر میرسد از حکایات یا «اساطیر» تلمود یهود ناشی شده باشد.

چنانکه مؤلف حدود العالم باین شهر و آثار واقع در آن، مزگت سلیمان یا مسجد سلیمان^{۱۷} گفته است. عده‌ای هم: جم یا «جمشید» را که پیش از ضحاک بوده سلیمان بن داود پنداشته و شهر استخر و بناهای موجود در آن را باو نسبت داده‌اند.^{۱۸} و گروهی از نویسندگان هم شایعاتی از قبیل چهل منار، دارالملک و لشکرگاه سلیمان را که در بین عامه معمول و مرسوم بوده به استخر و بناهای آن منسوب کرده‌اند^{۱۹} از این نوع اخبار توهم آمیز که بگذریم باز بر روایات و اقوالی بر میخوریم که عقل سلیم از پذیرفتن و یا از شنیدن آنها ابادارد. برای نمونه به گفتار قزوینی و ابی الفدا بسنده میکنیم، قزوینی گوید: این محل «استخر» ستونهای سنگی بسیار غریب دارد صورتهای سنگی و اشکالی که در آن هست..... میگویند صورتهای انبیاء همیشه از عجایب

۱۶- رك به هنر ایران . تألیف آندره گدار ، ترجمه بهروز جیبی تهران ۱۳۴۵
از ص ۱۳۲ تا ۱۴۰

۱۷- حدود العالم . تصحیح منوچهر ستوده چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۰
ص ۱۳۲

۱۸- رك به مسالك وممالك اصطخری ص ۱۱۰، صورة الارض ابن حوقل
ص ۴۷ و جهان نامه محمدنجیب بکران ص ۸۰

۱۹- هفت کشور یا صور الاقالیم از مؤلفی ناشناخته - تصحیح منوچهر
ستوده چاپ بنیاد فرهنگ ایران ص ۵۸ و عجایب المخلوقات طوسی ص ۱۷۸

این است که دایم درین محل باد میوزدگویند حضرت سلیمان باد را درین محل حبس نموده است.^{۲۰}

ابی الفداء، هم میگوید: «آثاری عظیم و کهن در آنجاست تا آنجا که گفته اند، آن بناها کارجنیان است همچنانکه در باره بناهای تدمر و بعلبک گفته اند.»^{۲۱} البته اگرچه لفظ جن در قرآن^{۲۲} تصریح شده ولی سند و مدرکی موجود نیست که بتوان کارهایی از این قبیل «بنای شهر و قصور استخر» را به آنان نسبت داد.

مسئله دیگری که تا حدودی مقرون بصحت و حتی علم باستانشناسی نیز آنرا صحه گذاشته است وجود آتشکده (آناهیتاست) که از دیرباز در شهر استخر قبله گاه پیروان دین زردشت بوده و علی بن الحسین مسعودی صاحب کتاب مروج الذهب در این باب اشاره ای دارد که: «..... این محل بنام مسجد سلیمان معروف است سابقاً آتشکده قدیم منطقه استخر بوده است و بعدها بنام مزگت سلیمان یا مسجد سلیمان نامیده شده است.»^{۲۳} خیرالدین زرکوب شیرازی هم برای آنکه جنبه تقدسی به مسجد سلیمان یا مزگت سلیمان داده باشد میگوید: «ملوک عجم و شهریاران ایران زمین هر سال یکنوبت بر آن قطعه زمین «استخر» حاضر آمدندی و گفتندی که صومعه سلیمان در این زمین بوده و آنرا بر خود فال میدانستند.»^{۲۴} نگارنده معتقد است اسناد

۲۰- آثار البلاد، قزوینی ص ۱۴۷

۲۱- تقویم البلدان - عمادالدین اسماعیل، ابی الفداء - ترجمه عبدالمحمد

آیتی از انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران ۱۳۴۹ ص ۳۷۷

۲۲- سورة الجن ۷۲ : آیه ۲ : ۶

۲۳- مروج الذهب مسعودی ج ۱ ص ۶۰۵ و نیز رك به ایران در زمان ساسانیان

ص ۱۸۲

۲۴- شیرازنامه - ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی تصحیح

بهمن کریمی چاپ تهران ۱۳۱۰ - ص ۲۰

مزگت یا مسجدکه واژه ایست خاص عبادتگاه مسلمانان، به سلیمان که از پیامبران یهود میباشد. صحیح نیست زیرا میدانیم که به محل عبادت یهود کنیسه، یا معبد گفته میشود. بنابراین اطلاق این معانی و اسناد این شهر و قصور آن، که بنا برگفته — متقدمین و متاخرین از آثار پیشینیان این مرز و بوم است به سلیمان نارواست. اما وجود آتشکده‌ای را که مسعودی بدان اشاره کرده بود در حال حاضر مورخین و مستشرقین در ناحیت استخر تائید میکنند.^{۲۵}

نکته دیگری که بسیار جالب و شاید خالی از حجب و بغض اعراب نسبت به ایران و ایرانی نباشد اسناد بنای شهر استخرست به استخر نامی که از اولاد اسحاق ابن ابراهیم بوده است چنانچه ابن فقیه در این باب گفته است. شنیده‌ایم که اسحاق بن ابراهیم فرزندی داشت بنام نفیس که قبیله هائی از پارس از نژاد اویند، از جمله: استخر و شاپور و اردشیر خره، ادریس بن عمران چنین گفت: مردم استخر از همه گوهر دار ترند پادشاهانی هستند پیامبرزاده.^{۲۶}

در خاتمه این بحث به مورد دیگری که قزوینی در آثار البلاد اشاره کرده است می‌پردازیم گوید: «شهر استخر را قباد بن فیروز پدر نوشیروان بنا کرده است.»^{۲۷} با توجه بمطالب فوق الذکر، و تحقیقاتی که از طریق باستانشناسی شده است مسلم می‌گردد که استخر شهری باستانی با سابقه‌ای چند صدساله بوده است.

۲۵- اشکانیان، م. م. دیاکونف، ترجمه کریم کشاورز از انتشارات پیام تهران ۱۳۵۱ ص ۱۱۸

۲۶- مختصر البلدان ص ۱۰ و نیز رك به مرآة البلدان ج ۱ ص ۶۹

۲۷- آثار البلاد و اخبار العباد. ذکر باین محمذبن محمود قزوینی - چاپ بیروت ۱۹۶۰ م ص ۱۴۱

واژه استخر

در باره واژه استخر و پیدایش آن در کتب مختلف اقوال گوناگونی نقل شده که گرچه صحت بعضی از آنها مورد تردید است ولی دانستن آن خالی از لطف نیست، اسطخر باطای حطی، بر وزن و معنی استخر «آبگیر» باشد و آن قلعه ایست در ملک فارس، چون در آن قلعه تالاب بزرگی بوده^{۲۸} بدان جهت این منطقه و شهر آنرا استخر خوانده اند^{۲۹} و در ضمن ایجاد و بنای این تالاب رابه جمشید اسناد داده گویند: «جمشید چون بنای شهر استخر را تجدید کرده، در قلعه مذکوره نیز بنیان بنایی نهاده و تالابی هم در آنجا ساخته بود که بسالیان دراز خراب و نابود گردیده، پس در روزگار فرمانروائی امیر عضدالدوله دیلمی تالابی در آن قلعه بفرموده ساختند و عمارات بسیار در آنجا بنیاد نهادند که آثارش اکنون باقی است.»^{۳۰}

این واژه (استخر) در اصل فارسی بنظر میرسد با «س و ت» نوشته شده است ولی اکثر مورخین و جغرافی نویسان اسلامی آنرا با «صاد - طاء» ضبط کرده اند.^{۳۱}

در دائرةالمعارف الاسلامیه نیز مذکور است: که واژه استخر بزبان ارمنی «ستمرویرمز» بوده و بر روی نقود ساسانی بصورت «استخر» نوشته شده است، و در تلمود یهود نیز بصورت «استهر» آمده است.^{۳۲}

۲۸- برهان قاطع ذیل ماده اصطخر ج ۱ ص ۱۲۸

۲۹- رك به آثار عجم میرزا فرصت شیرازی چاپ سنگی. بمبئی ۱۳۵۴ هـ. ق ج ۱ ص ۲۱۹-۲۲۱-۲۲۲

۳۰- همان مأخذ ج ۱ ص ۱۳۳

۳۱- رك به مسالك وممالك . اصطخری ص ۱۱۰. صورة الارض ابن حوقل

ص ۴۷. حدود العالم ص ۱۳۲- وفيات الاعیان ج ۱ ص ۳۵۸- آثار عجم ج ۱ ص ۲۱۹

۳۲- دائرةالمعارف الاسلامیه ج ۲ ص ۲۴۴

باحتمال قوی شعرا و نویسندگان فارسی زبان قرون وسطای اسلامی این واژه را بهمان صورت فارسی آن مینوشته‌اند .
ابن خلکان هم میگوید: بهنگام اضافه شدن یاء نسبت به آخر استخر همیشه يك «زاء» قبل از یاء اضافه می‌کردند و منسوب باصطخر را «استخر زی» می‌گفتند.^{۳۳} اصطخر را شهر بیضاء هم نام برده‌اند چنانکه محمد نجیب بکران بآن اشاره کرده است^{۳۴} استخر در دوران هخامنشی بنا بگفته مورخین یونانی پرس پولیس نام داشته و معنای تحت اللفظ آن «ایران شهر» بوده است.^{۳۵}

تاریخچه استخر در دوران قبل از اسلام :

شهر استخر که شمه‌ای از تاریخ ایجاد آن در آغاز این مقاله بررسی شد گویا بسبب داشتن آب و هوایی خوش ، مطمح نظر شاهان هخامنشی بوده است. چنانکه می‌گویند: «داریوش بزرگ، در زمان صلح بیشتر بمسافرت‌ها در ایالات مختلف اشتغال داشت و اگر هم درجائی توقف طولانی میکرد ، ولی پارس را بر بابل و شوش و همدان ترجیح میداد و بهمین جهت در پارس ، در محلی به نام استخر بنائی معظم بنا کرد که یونانی‌ها آن را پرس پولیس نامیده‌اند .»^{۳۶}

این شهر در طی دوران هخامنشی پایتخت تابستانی شاهان این سلسله بود تا اینکه در سال ۲۲۹ شاهنشاهی برابر ۳۳۰ ق.م اسکندر مقدونی این شهر را فتح کرد و حکم بقتل اهالی و غارت

۳۳- وفيات الاعیان- ابن خلکان- چاپ مصر ج ۱ ص ۳۵۸

۳۴- رك به جهان نامه محمد نجیب بکران ص ۶۷

۳۵- رك به تطبیق لغات جغرافیائی در ذیل دررالتیجان چاپ سنگی ج ۳ ص ۵۰

۳۶- ایران باستان، مشیرالدوله پیرنیا ج ۶ ص ۱۵۷۷

آنجاداد و به تلافی اینکه سلاطین ایران آتن پایتخت یونان را سوزانده بودند، حکم کرد اصطخر را با ابنیه سلطنتی آن آتش زدند، شرح این واقعه جانگذار را چنین نوشته‌اند که: «..... پس از آن مقدونیه‌ها وارد شهر استخر شده و بکشتار و غارت پرداختند..... لباسهای شاهی بدست آنان پاره پاره میشد، گلدانها و جامهای گرانبها را باتبرخرد میکردند بعدا این فتوحات را جشن گرفتند زنان بدعمل در این جشن حضور یافتند و به لهو و لعب مشغول شدند، یکی از زنان که تائیس^{۳۷} نام داشت و از اهالی آتن بود اسکندر را وادار کرد که مقر سلطنتی را آتش بزند، مشعلهای زیادی حاضر کردند، و بهنگام مستی درحالیکه راهنمای آنان همان زن بدکاره بود اسکندر و دیگر سردارانش مشعلهای فروزان را در مقر سلطنتی اداخته. کاخ و قصور زیبای استخر را بیک پارچه آتش فروزان تبدیل کردند. تخت جمشید پس از این واقعه دیگر کمر راست نکرد و برای همیشه ویران بماند.»^{۳۸} البته بعضی معتقدند که در این آتش سوزی قسمتی از شهر استخر که مجاور ارگ و عمارات سلطنتی بود بطور کلی سوخت. ولی دیولافوا، این قول را رد کرده مینویسد: «شهر استخر بعلت فاصله‌ایکه با کاخهای سلطنتی داشت گرفتار این مصیبت نگردید و بنا بر عقیده جمعی از مورخین ایرانی مدت زمانی بحال خود باقی بود زیرا که پس از خراب شدن تخت جمشید و مردن فاتح مقدونی یکی از حکام یونانی موسوم به پانسیست^{۳۹} برای روان

37— Thais

۳۸- ایران در عهد باستان، محمدجواد مشکور چاپ سازمان تربیت معلم

۱۳۴۳ ج ۱ ص ۲۹۱

39— Penceste

ندادند، مقصود خویش را جامه عمل پوشد، مجبور به عقب نشینی انجام داد.»^{۴۰}

ولی با تجزیه متصرفات اسکندر و روی کار آمدن سلوکیها شهرهای جنوبی ایران که مرکز انقلابات و شورش برضد اسکندر و سرداران او بود. زیر بار تسلط سلوکیها نرفت، بطوریکه در سال ۳۹۳ شاهنشاهی برابر ۱۶۶ ق.م. آنتیوکوس که در پابل فرمانروا شد بسوی ارمنستان لشکر کشید و پس از تصرف آنجا به سوی جنوب شرقی روی آورد و از اکباتا ناگذشته کوشید تا شهر استخر (پرس پولیس) را تصرف کند، ولی ساکنان شهر به وی اجازه ندادند، مقصود خویش را جامه عمل پوشد، مجبور به عقب نشینی گردید.^{۴۱} و سرانجام چون اشکانیان براریکه شاهنشاهی ایران تکیه زدند، فارس و نواحی آن جزء متصرفات آنان گردید، پادشاهان اشکانی هم بعلت درگیریهای مکرر با دولت روم، و دور بودن خطه فارس از حیطة اقتدارشان، فرصت توجه بفارس را پیدا نکردند. لذا این سرزمین از اوایل دوره اشکانی بطریقه خودمختاری بوسیله حکمرانان محلی اداره میشد. بالاخره هم شورش و اختلالی، که در آغاز قرن سوم میلادی در ایالت پارس بوقوع پیوست، انحطاط قدرت اشکانیان را در آن عهد آشکار نمود، آرتور کریستن سن در این باره میگوید: «..... بنحویکه هر شهری، که تا اندازه ای قابل اعتناء بود پادشاه کوچکی داشت، مهمترین این امارات کوچک شهر استخر بود که پایتخت پادشاهان باستانی پارس محسوب میگردد، در این تاریخ شهر استخر بدست گوچیمهراز سلسله بازرنگیان^{۴۲}

۴۰- سفرنامه مادام دیولافوا ترجمه فرهوشی «مترجم همایون سابق» چاپ خیام تهران ۱۳۳۲ ص ۳۹۷

۴۱- اشکانیان، م.م. دیاکونف ترجمه کریم کشاورز ص ۴۴

افتاد ، این شخص گویا از سلاله همان گوچیمهر باشد ، که در قرن اول میلادی برادر خود ارتخشتر نام را بقتل آورد. ساسان که مردی از دودمان نجبا بود ، با زنی از خانواده بازرنگی ، که نامش ظاهراً دینگ بود ، وصلت کرد. ساسان در معبد اناهید (آناهیتا) در شهر استخر سمت ریاست داشت . پس از او پسرش بابک جانشین شد و روابط خود را با ، بازرنگی ها مغتنم شمرده ، یکی از پسران خود را که اردشیر (ارتخشتر) نام داشت ، در دارا برگرد بمقام عالی نظامی ارگبد^{۴۳} رسانید ، تقریباً بعد از سال ۲۱۲ میلادی اردشیر چند تن از ملوک پارس را مغلوب و هلاک کرد و مقام آنان را صاحب شد.^{۴۴}

میگویند : « اردشیر موقعی که ارگبد دارا برگرد بود با تمام قوا از نقشه های جاه طلبانه پدرش پیروی میکرد ، اردشیر تدریجاً دایره متصرفات خویش را با تصرف امارت نشین های همسایه گسترش داد و بعد از آنکه خود را قوی و نیرومند دید بیاری پدر خود بابک که از امیران مقتدر پارس بود ، گوچیمهر را بقتل رسانید ، بابک از فرمانروای کل یعنی پادشاه پارت اردوان پنجم اجازه خواست پسر خود شاپور را بجای گوچیمهر به تخت سلطنت بنشانند ولی اردوان این درخواست را نپذیرفت و مقارن همین احوال شاپور حکمران اصطخر شد ولی حکومت وی زیاد طول نکشید و بطوریکه در روایات آمده در اثر ویرانی بنائی به هلاکت رسید و برادرش اردشیر جای او منصوب شد. »^{۴۵}

ضمناً طبری درباره اردشیر سرسلسله ساسانیان میگوید:
« اردشیر در یکی از قرای اصطخر موسوم به «تیروده» که از روستای

43— Argabadh

۴۴— «ایران در زمان ساسانیان ، آرتورا کریستن سن ترجمه رشید یاسمی

کتابخانه ابن سینا تهران ۱۳۴۵ ص ۱۰۶

۴۵— تاریخ ایران باستان. م.م. دیاکونف ص ۲۷۳-۲۷۴

خیرشهرستان اصطخر بوده است متولد شده پدر بزرگش ساسان مردی نیرومند و دلیر بوده و کار شجاعت و قدرت او بجایی رسید که بتنهائی با هشتاد تن از دلاوران اصطخر نبرد نمود و آنان را شکست داد، و همسر وی رام بهشت نام از نسل مردمی از شهر یاران فارس که آنان را بازرنگین می خواندند بوده و بجمال و کمال انصاف داشته ، ساسان کلیددار و سرپرست آتشکده اصطخر بوده است.»^{۴۶}

شهر استخر در دوره ساسانی خصوصاً در دوران پادشاهی اردشیر اول و فرزندش شاپور چنان شوکت و شهرتی پیدا نمود که گویا دوباره عظمت از دست رفته تخت جمشید زنده گشته است^{۴۷} ولی باتوجه بکتاب تاریخی ونظر مستشرقین گویا اردشیر بابکان اولین شاهی است از سلسله ساسانی که پایتختش شهر استخر بوده است بطوریکه یعقوبی مورخ معروف هم درین مورد اشاره کرده میگوید: «پس از اشکانیان اردشیر نخستین پادشاه مجوسی پارس پادشاهی رسید، پایتخت او در استخر بود.»^{۴۸} ولی باتوجه باینکه شهر استخر نسبت باطراف و اکناف مملکت بسیار دور بوده، بنظر میاید که در اواخر پادشاهی اردشیر پایتخت از استخر به طیسفون کنار دجله منتقل شده باشد. درین مورد چندتن از خاورشناسان روسی که تحقیقات مفصلی در این زمینه دارند میگویند: «اردشیر برای حکومت بر سراسر ایران ناگزیر هشتادتن از شاهکان را مطیع ساخت و سرزمین های ایشانرا متصرف گشت ، ولی فارس با اینکه کاخ های بسیار در آنجا ساخته شد و سنگ گنبشته ها و نقوشی زیبا

۴۶- تاریخ الرسل والملوک ترجمه صادق نشات ، ج ۱ ص ۱۰۴

۴۷- رك به شیراز مهندس عمر فآن تالیف ۱-ج- آربری- ترجمه منوچهر کاشف. بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۶ ص ۴۴

۴۸- تاریخ یعقوبی. احمد ابن ابی یعقوب ترجمه محمد ابراهیم آیتی، بنگاه

ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۲ ج ۱ ص ۱۹۴

بر صخره های آن منقور گشت دیگر مرکز دولت و کشور ایران نگشت بلکه طبق سنت اشکانیان سلوکیه و طیسفون ، شهرهای کنار دجله ، بعنوان پایتخت انتخاب شدند .^{۴۹}

فردوسی هم در شاهنامه جائیکه صحبت از سلطنت ساسانیان میکند گهگاهی از این شهر نام میبرد چنانکه در لشکر کشی های اردشیر برای مقابله با سپاه اردوان میگوید :

بیامد بدریا هم اندر شتاب زهر سو برافکند زورق در آب
از آگاهی نامدار اردشیر سپاه انجمن شد بر آن آبگیر
هر آنکس که بد بابکی در صطخر با گاهی شاه کردند فخر^{۵۰}
و دوباره در ذیل همین مطلب میگوید :

چو برزد سراز تیغ کوه آفتاب بسوی صطخر آمد از پیش آب
خبر شد بر بهمن اردوان دلش گشت پر درد و تیره روان
نکرد ایچ بر تخت شاهی درنگ سپاهی بیاورد با ساز جنگ^{۵۱}
و باز در جای دیگر وقتی از لشکر کشی های اردشیر برای قلع و
جمع کردن اطراف استخر صحبت میکند گوید :

سپاهی ز اصطخر بی مر ببرد بشد ساخته تا کند رزم کرد

برآندد کاندر صطخر اردشیر کمین گشت و شد بخت بر ناش پیر
چو بشنید شاه این سخن شاد گشت گذشته سخن بردلش باد گشت^{۵۲}

۴۹- تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم تألیف چند تن
خاورشناس روسی- «ن-و- پیگولوسکا یا. آ- یو- یا کوپوسکی. ای- پ- پطروشفسکی.
لیو- استریو. آم- بلینسکی ترجمه کریم کشاورز- چاپ دانشگاه تهران ۱۳۴۶

۵۰- شاهنامه فردوسی (چاپ بروخیم) ج ۸۷ ص ۸۱۵

۵۱- همان ماخذ ج ۸۷ ص ۱۹۳۹

۵۲- همان ماخذ ج ۸۷ ص ۱۹۴۴

استخر باوصف اینکه موقعیت و پایگاه خود را در مقابل طیسفون و سلوکیه از دست داده بود ولی هنوز مطمح نظر بعضی از شاهان ساسانی بوده است چنانکه فردوسی در ذیل سلطنت شاپور دوم ذوالاکتاف میگوید :

تن خویش را از در فخر کرد نشستن گه خویش اصطرخ کرد
بر آئین فرخ نیاکان خویش گزیده سرافراز پاکان خویش^{۵۳}

طبری هم ضمن صحبت از لشگرکشی شاپور دوم بروم میگوید: « زمانیکه شهر نصیبین بتصرف ایران درآمد مردمش بخاطر اینکه از پادشاهی ایران آزاری نبینند شهر را ترك گفتند لذا شاپور دوم که از این پیش آمد آگاه گردید دستور داد ۱۲ هزار خانوار از مردم استخر و اصفهان را ... به نصیبین کوچ نمایند و در آنجا سکنی گزینند. ^{۵۴} دیولافوا تعداد خانوار کوچ داده شده از شهر استخر را بتنهائی ششمزار نفر نوشته است. ^{۵۵} و گفتار فوق حاکی از آنست که شهر مزبور فوق العاده پر جمعیت و با اهمیت بوده است.

مورد دیگری که اهمیت این شهر را در دوره ساسانی مسلم میگرداند رفتن بهرام پنجم به استخر است برای مقابله بامدعیان و بدست آوردن تاج کیانی ، که فردوسی نیز در این باره میگوید :
خرامان بیامد بشهر صطرخ که شاهنشهان را بدان بود فخر^{۵۶}

و باز میگوید :

درم داد و آمد به شهر صطرخ بسر بر نهاد آن کئی تاج فخر^{۵۷}

۵۳- همان ماخذ ج ۸ و ۷ ص ۲۰۳۰

۵۴- تاریخ الرسل والملوک ترجمه صادق نشات ج ۱ ص ۱۳۱

۵۵- سفرنامه مادام دیولافوا ص ۳۹۸

۵۶- شاهنامه فردوسی (چاپ بروخیم) ج ۸ و ۷ ص ۲۲۰۵

۵۷- همان ماخذ ص ۲۱۹۴

نگارنده معتقد است که ساسانیان نیز مانند هخامنشیان دارای دو پایتخت یکی تابستانی و دیگری زمستانی بوده اند ، و شهر اصطخر با توجه بمطالب فوق بنظر میرسد که پایتخت تابستانی آنان بوده است ، ولی تغییر پایتخت از استخر به طیسفون با احتمال قوی از زمان حکومت قباد یا انوشیروان بوده است . یعقوبی مورخ معروف این تغییر پایتخت را در زمان انوشیروان اینطور بیان میکند : «مرکز پادشاهان پارسی ، در آغاز سلطنت اردشیر بابکان اصطخر از استان فارس بود ، سپس پادشاهان پیوسته جایجا میشدند تا انوشیروان پسر قباد پادشاهی یافت و در مدائن عراق فرود آمد و آنجا پایتخت گردید.»^{۵۸}

فردوسی هم در شاهنامه این تغییر پایتخت را در زمان سلطنت قباد یاد کرده گوید :

چو بر تخت بنشست فرخ قباد کلاه بزرگی بسر بر نهاد
سوی طیسفون شد ز شهر اصطخر که گردنکشانرا بدان بود فخر
چو بر تخت پیروزه بنشست گفت که از من مدارید چیزی نهفت^{۵۹}

و ضمناً فردوسی در ذیل داستان برگشتن هرمز از بیداد به دادگستری اشاره میکند که شهر اصطخر بخاطر داشتن آب و هوای خوش سالی سه ماه اقامتگاه شاهان ساسانی بود :

ز سالی با اصطخر بودی سه ماه که کوتاه بودی شبان سیاه
که شهری خنک بود روشن هوا از آنجا گذشتن نبودی روا^{۶۰}

شهر استخر با وجودیکه موقعیت اولیه خود را در اواخر این سلسله از دست داد هنوز عده ای از اشراف دوره ساسانی شاید

۵۸- تاریخ یعقوبی ج ۱ ص ۲۱۹

۵۹- شاهنامه فردوسی (چاپ بروخیم) ج ۸ و ۷ ص ۲۲۸۸

۶۰- همان ماخذ ج ۸ و ۷ ص ۲۵۷۹

بعلت خوشی آب و هوای آنجا و یا بخاطر دور بودن از کشمکش‌های سیاسی در آنجا اقامت داشتند. لکن دیری نپائید که هجوم اعراب بایران آغاز شد، و چون از تخمه ساسانیان نیز کسی باقی نمانده بود که بر اریکه سلطنت بنشیند اجباراً بزرگان دربار ساسانی متوجه شهر استخر شدند و بنا بگفته طبری: «... مردم اصطخر یزدگرد پور شهریار پورکسری را در اصطخر یافتند... چون بزرگان اصطخر شنیدند که مردم در مداین بافرخ زاد خسرو مخالفت نموده‌اند یزدگرد را به آتشکده‌ای موسوم به آتشکده اردشیر بردند و در آنجا تاج بر سرش نهادند.»^{۶۱} و حتی موبد آتشکده مزبور یزدگرد را به ماندن در استخر تشویق نمود بطوریکه طبری بدان اشاره کرده گویند: «... صلاح در آن است که حرکت کنی و به اصطخر در آئی، که آنجا خانه کشور است و خزاین خود را نزد خود گرد آور، و سپاهیان را اعزام کن.»^{۶۲}

اصطخر در دوران اسلام:

استخر بهنگام ظهور اسلام اگر چه از بزرگترین شهرهای فارس نبود، ولی از جمله مهمترین آنها بشمار می‌آمد. میگویند، «در عهد خلافت عمر، والی فارس شهرک بن مرزبان بود، چون بشنید که عرب خروج کرده است لشکری انبوه جمع کرد، حکم بن ابی العاص با لشکری بفارس درآمد، و با شهرک محاربت کرد، آخر الامر لشکر اسلام فرصت یافتند و شهرک را بقتل آوردند.»^{۶۳} بلاذری که کتابش قدیمترین مأخذ درین مورد است میگوید:

۶۱- تاریخ الرسل والملوک ترجمه صادق نشات ج ۱ ص ۲۵۶

۶۲- همان مأخذ ج ۱ ص ۳۸۸

۶۳- شیرازنامه زرکوب شیرازی ص ۱۶

«... ابوموسی اشعری به اصطخر آمد ، که آن جای را بگشاید ممکن نشد ، عثمان بن ابی العاص ثقفی نیز در فتح آن کوشید باز میسر نگشت .»^{۶۴} در این موقع مسلمانان از کار نپاوند فارغ شده بودند و یزدگرد که در اصفهان بود تعداد ۳۰۰ نفر از اشراف بزرگ ، و واسپوهران^{۶۵} را ، باستخر فرستاد و بعد از آنکه اصفهان بدست عرب افتاد خود نیز باستخر پناه برد ، آنگاه واسپوهران را بشوش فرستاد در این شهر واسپوهران به موسی سردار عرب تسلیم شده اسلام اختیار کرد ، استخر هم مسخر شد و همه ایالت فارس که گاهواره خاندان ساسانی بود بدست مسلمانان افتاد .^{۶۶}

بابخانه هدرسه لیهه لم

طبری واقعه فتح این شهر را در اواخر خلافت عمرو اوایل خلافت عثمان میداند^{۶۷} و قول دیگر در این باب آنستکه شهر استخر بخاطر شورشی که در سال ۲۹ هجری کرد ، عبدالله بن عامر بن کریز از جانب عثمان از بصره به سوی استخر آمد و شهر را گشود و مردم آنجا را قتل عام نمود...^{۶۸}

شهر اصطخر در دوران خلافت امیرالمؤمنین علی (ع) بخاطر داشتن قلاع مستحکم و استوار مأمین و پناهگاه والیان نافرمان

۶۴- فتوح البلدان، بلاذری ص ۱۴۱

۶۵- واسپوهران Vaspuhrân از ترکیبات پهلوی اشکانی میباشد و تحریفی است از لفظ ویس پوهر بمعنی «بسرطایفه» در زمان هخامنشی لفظ فوق بکار میرفته است. برای اطلاع بیشتر رک به ایران در زمان ساسانیان آرتور- کریستن سن در پاورقی ص ۱۲۰

۶۶- ایران در زمان ساسانیان ص ۵۳۰

۶۷- تاریخ الرسل والملوک ، ترجمه صادق ثنات ج ۱ ص ۴۳۵

۶۸- همان مأخذ ج ۱ ص ۴۳۵

معلی گردید چنانکه زیاد بن ابیه اول بار در یکی از قلاع منطقه استخر بنام قلعه سفیدآباد که يك فرسنگ با شهر استخر فاصله داشت و بنام قلعه اسفندیار نامیده میشود پناه برد.^{۶۹} و دیگر بار در دوره امویان خصوصاً بهنگام خلافت معاویه تمرد و سرکشی نمود و به قلعه استخر پناه برد، ولی سرانجام تسلیم شد.^{۷۰}

اصطخری مینویسد که: «آل حنظله بن تمیم از فرزندان عروه بن ادیه که از بحرین به سوی پارس آمده بودند، بروزگار بنی امیه بعد از کشته شدن عروه به اصطخر مقام کردند و مال بسیار و ضیاع آبادان بدست آوردند.»^{۷۱}

اصطخر بدوران آل بویه خصوصاً بعهد سلطنت عضدالدوله مورد توجه واقع شد و این پادشاه درین قلعه (استخر) آب انبارهای بزرگ ساخته بود که سقف آن برفراز بیست ستون قرار داشت و هنگامیکه دشمن قلعه را محاصره میکرد آب آن آب انبارها برای مصرف هزار مرد که درون قلعه بودند بمدت یکسال کفایت مینمود.^{۷۲}

این شهر در سال ۴۳۶ هجری برابر با ۱۰۴۶ م. توسط صمصام-الدوله (ابوکالیجار) فرزند عضدالدوله خراب و مردم آنرا به شهر شیراز کوچ دادند، البته در مأخذ دیگری این ماده تاریخ ۳۷۲ هجری نقل شده و گویا امیری که از طرف پادشاه بویهی مأمور براین منطقه بوده بنام قتلمش بطور کلی استخر را ویران

۶۹- مسالك وممالك اصطخری ص ۱۰۵

۷۰- رك به مروج الذهب مسعودی- چاپ دارالسعاده بمصر ۱۹۵۸ م. ج ۲

ص ۱۵

۷۱- مسالك وممالك اصطخری چاپ بنگاه ترجمه ونشر کتاب ص ۱۲۳

۷۲- لسترنج ص ۲۹۷

و آنرا غارت نموده و مردمش را به شهر شیراز کوچ داده است.^{۷۲}
 دیولافوا علت ویران نمودن استخر را توسط امیر بویهی
 چنین بیان میکند که: «چون این خرابه‌ها مأمّن راهزنان شده بود
 و پیوسته بقتل و غارت مسافرین میپرداختند حاکم امر کرد که
 آنچه در این بناهای باستانی مانده خراب کنند و بکلی با خاک
 یکسان نمایند.»^{۷۴}

شهر استخر بعد از این مصائب نامش از صفحه تاریخ محو
 فقط اگر نامی هم از او برجای ماند فقط بنام کوره یا ناحیت
 استخر بوده است که جغرافی‌نویسان قرنهای سوم و چهارم در
 کتب خود بدان اشاره کرده‌اند. این کوره بنا بگفته جغرافی‌نویسان
 قرون وسطای اسلامی تمام قسمت فارس شمالی را شامل بوده و
 گاهی نیز یزد و شهرهای حول و حوش آن و اراضی و قرائی را
 که در امتداد وحاشیه کویر لوت بود نیز شامل میشده است ابن حوقل
 در قرن چهارم ضمن اینکه از خرابی استخر سخن گفته این شهر
 را اینطور وصف میکند که: «وسعت اصطرخ بیک میل میرسد
 و باروی سابق آن اکنون خرابست، جلو دروازه شهر پل خراسان
 بر روی رودخانه قرار دارد و در عقب این پل زیبا و باشکوه خانه‌ها
 و عمارت‌ها در آغوش باغهای انار و کشتزارهای برنج واقع است.»^{۷۵}
 ولی ابن خردادبه و جغرافی‌نویسان دیگر ضمن بیان ناحیت

۷۳- شیرازنامه زرکوب شیرازی ص ۱۷ و نیز ترك به مرآة البلدان ج ۱ ص ۷۰

۷۴- سفرنامه مادام دیولافوا ص ۳۹۸

۷۵- صورة الارض ابن حوقل ص ۴۷

استخر ، شهرها و قصبات این کوره را بشرح زیر نام برده اند :
شهر بیضا ، نهران ، اسان ، ابرج ، مائین ، خیر ، ایزدخواست ،
ابر قوه ، البرانجان ، اعیادوان ، الکاسکان ، المزار.^{۷۶}

شهر استخراگرچه از بین رفت ، ولی قلاع و استحکامات آن
خصوصاً سه قلعه معروف (استخر یا «قلعه ماران» قلعه شکسته ،
وقلعه اشکنوان «شکنوان») که بعهد پیشدادیان آنها را سه گنبدان
میگفتند.^{۷۷} مدتها محل و مقر والیان و حکام متمرّد و سرکش و
دزدان فراری بوده چنانکه در این مورد ابن بلخی میگوید: « ملك
عمادالدوله قاورد از عراق بعزم استخلاص فارس توجه نمود ،
فضلویه چون از حرکت قاورد وقوف یافت طریق فرار پیش گرفت
والتجاء بسطان البارسلان کرد وفارس را از او بضمان بستد و
عاقبت با او نیز عاصی گشت، نظام الملك بعزم گرفتن او بفارس
آمد ، فضلویه بقلعه استخر تحصن نمود ، نظام الملك او را بحصار
کردوهم آنجا بقتل آمد.»^{۷۸}

این قلعه در دوره خوارزمشاهیان نیز یکبار مورد استفاده
اتابك سعد بن زنگی قرار گرفت و جریان واقعه چنین است : «چون
جلال الدین خوارزمشاه ، پسر سلطان محمد در برابر مغولان تاب

۷۶- رك به المسالك وممالك ابن خردادبه ص ۴۰ ، مختصر البلدان ابن فقیه
ص ۱۶ ، مسالك وممالك اصطخری ص ۹۷-۹۸ ، صورة الارض ابن حوقل ص ۳۶

۷۷- لسترنج ص ۲۹۷

۷۸- فارسنامه ابن بلخی بکوشش وتصحیح گای لسترنج و نیکلسون چاپ

کمبریج ۱۹۲۱ م ص ۱۵۶

ایستادگی نداشت بر آن شد تاشکستی را که در خانه متحمل شده بود، باگشادن قلمرو دیگران جبران کند، اصفهان سقوط کرد و سعد زنگی، خویشان را در پناه درهای بسته قلعه کم‌نسال اصطخر جا داد.^{۷۹}»

بالاخره بعد از خرابی استخر و قلاع آن جلگه‌ای که این شهر در آن واقع بود نام مرو دشت بخود گرفت. چنانکه ابن بلخی در قرن ششم هجری درباره استخر و مرو دشت شرحی ذکر کرده که مفادش چنین است: «..... اصطخر و مرو دشت در ایام ملوک فرس دارالملک ایشان بود.»^{۸۰} حمدالله مستوفی هم ضمن صحبت از استخر درباره مرو دشت میگوید: «چون عرصه اصطخر طویل و عریض بود بعضی از مواضع که اکنون مرو دشت میخوانند داخل آن عرصه بوده است.»^{۸۱} راجع باوضاع و احوال مرو دشت از قرن هشتم ببعد هیچگونه اطلاعی در دست نیست، ولی میرزا فرصت شیرازی در دوران قاجار میگوید: «اراضی مرو دشت در سابق همه شهر اصطخر بوده بلکه از بدو صحرای خفرك تاناحیه را مجرد همه را استخر مینامیده‌اند.»^{۸۲} مرو دشت در حال حاضر یکی از دهستانهای هشتگانه بخش زرقان

۷۹- رك به سيرة جلال الدين مينكبرني تاليف شهاب الدين محمد خزندزی زیدری نسوی چاپ نگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۴ ص ۳۰ و نیز به شیراز مهد شعر و عرفان آربری ص ۱۳۲

۸۰- فارسنامه ابن بلخی ص ۱۲۵

۸۱- نزهة القلوب ص ۱۴۵

۸۲- آثار عجم میرزا فرصت شیرازی ج ۱ ص ۲۲۰

شهرستان شیراز است و خرابه‌های تخت‌جمشید، کاخ «آپادانا» و استخر از عصر هخامنشیان در این دهستان قرار دارد .
 این دهستان دارای هوای معتدل و مالاریائیست و آب‌مشروب و زراعتی آن از رودخانه سیوند تامین میشود - رودکر در قسمت جنوبی این دهستان جریان دارد .^{۸۳}

